

۴ - امام شناسی

کتاب: شیعه در اسلام ص ۱۶۷
نویسنده علامه طباطبائی

معنای امام

امام و پیشوا به کسی گفته می شود که پیش جماعتی افتاده رهبری ایشان را در یک مسیر اجتماعی یا مرام سیاسی یا مسلک علمی یا دینی به عهده گیرد و البته به واسطه ارتباطی که با زمینه خود دارد در وسعت و ضیق، تابع زمینه خود خواهد بود.

آیین مقدس اسلام (چنانکه از فصلهای گذشته روشن شد) زندگانی عموم بشر را از هر جهت در نظر گرفته، دستور می دهد، از جهت حیات معنوی مورد بررسی قرار داده و راهنمایی می کند و در حیات صوری نیز از جهت زندگی فردی و اداره آن مداخله می نماید چنانکه از جهت زندگی اجتماعی و زمامداری آن (حکومت) مداخله می نماید.

بنابر جهاتی که شمرده شد، امت و پیشوائی دینی در اسلام از سه جهت ممکن است مورد توجه قرار گیرد: از جهت حکومت اسلامی و از جهت بیان معارف و احکام اسلام و از جهت رهبری و ارشاد حیات معنوی. شیعه معتقد است که چنانکه جامعه اسلامی به هر سه جهت نامبرده نیازمندی ضروری دارد، کسی که متصدی اداره جهات نامبرده است و پیشوائی جماعت را در آن جهات به عهده دارد، از ناحیه خدا و رسول باید تعیین شود و البته پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نیز به امر خدا تعیین فرموده است.

امامت و جانشینی پیغمبر اکرم (ص) و حکومت اسلامی

انسان با نهاد خدادادی خود بدون هیچگونه تردید، درک می کند که هرگز جامعه متشکلی مانند یک کشور یا یک شهر یا ده یا قبیله و حتی یک خانه که از چند تن انسان تشکیل یابد، بدون سرپرست و زمامداری که چرخ جامعه را به کار اندازد و اراده او به اراده های جزو حکومت کند و هر یک از اجزای جامعه را به وظیفه اجتماعی خود وادارد، نمی تواند به بقای خود ادامه دهد و در کمترین وقتی اجزای آن جامعه متلاشی شده وضع عمومیش به هرج و مرج گرفتار خواهد شد.

به همین دلیل کسی که زمامدار و فرمانروای جامعه ای است (اعم از جامعه بزرگ یا کوچک) و به سمت خود و بقای جامعه عنایت دارد، اگر بخواهد به طور موقت یا غیر موقت از سر کار خود غیبت کند البته جانشینی به جای خود می گذارد و هرگز حاضر نمی شود که قلمرو فرمانروایی و زمامداری خود را سر خود رها کرده از بقا و زوال آن چشم پوشد.

رئیس خانواده‌ای که برای سفر چند روزه یا چند ماهه می‌خواهد خانه و اهل خانه را وداع کند، یکی از آنان را (یا کسی دیگر) برای خود جانشین معرفی کرده امورات منزل را به وی می‌سپارد. رئیس مؤسسه یا مدیر مدرسه یا صاحب دکانی که کارمندان یا شاگردان چندی زیر دست دارد، حتی برای چند ساعت غیبت، یکی از آنان را به جای خود نشانیده دیگران را به وی ارجاع می‌کند و به همین ترتیب.

اسلام دینی است که به نص کتاب و سنت بر اساس فطرت استوار است و آیینی است اجتماعی که هر آشنا و بیگانه این نشانی را از سیمای آن مشاهده می‌کند و عنایتی که خدا و پیغمبر به اجتماعیت این دین مبذول داشته‌اند هرگز قابل انکار نبوده و با هیچ چیز دیگر قابل مقایسه نیست.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نیز مسئله عقد اجتماع را در هر جایی که اسلام در آن نفوذ پیدا می‌کرد، ترک نمی‌کرد و هر شهر یا دهکده‌ای که به دست مسلمین می‌افتاد، در اقرب وقت والی و عاملی در آنجا نصب و زمام اداره امور مسلمین را به دست وی می‌سپرد حتی در لشگرهایی که به جهاد اعزام می‌فرمود، گاهی برای اهمیت مورد، بیش از یک رئیس و فرمانده به نحو ترتب برای ایشان نصب می‌نمود حتی در «جنگ موته» چهار نفر رئیس تعیین فرمود که اگر اولی کشته شد دومی را، و اگر دومی کشته شد سومی را و همچنین... به ریاست و فرماندهی بشناسند.

و همچنین به مسئله جانشینی عنایت کامل داشت و هرگز در مورد لزوم، از نصب جانشین فروگذاری نمی‌نمود و هر وقت از مدینه غیبت می‌فرمود، والی به جای خود معین می‌کرد حتی در مواقعی که از مکه به مدینه هجرت می‌نمود و هنوز خبری نبود، برای اداره چندروزه امور شخصی خود در مکه و پس دادن امانت‌هایی که از مردم پیشش بود، علی علیه السلام را جانشین خود قرار داد و همچنین پس از رحلت نسبت به دیون و کارهای شخصیش علی علیه السلام را جانشین خود نمود.

شیعه می‌گوید: به همین دلیل، هرگز متصور نیست پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم رحلت فرماید و کسی را جانشین خود قرار ندهد و سرپرستی برای اداره امور مسلمین و گردانیدن چرخ جامعه اسلامی، نشان ندهد. اینکه پیدایش جامعه‌ای بستگی دارد به یک سلسله مقررات و رسوم مشترکی که اکثریت اجزای جامعه آنها را عملاً بپذیرند، و بقا و پایداری آن بستگی کامل دارد به یک حکومت عادلانه‌ای که اجرای کامل آنها را به عهده بگیرد، مسئله‌ای نیست که فطرت انسانی در ارزش و اهمیت آن شک داشته باشد یا برای عاقلی پوشیده بماند یا فراموشش کند در حالی که نه در وسعت و دقت شریعت اسلامی می‌توان شک نمود و نه در اهمیت و ارزشی که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم برای آن قائل بود و در راه آن فداکاری و از خودگذشتگی می‌نمود می‌توان تردید نمود و نه در نبوغ فکر و کمال عقل و اصابت نظر و قدرت تدبیر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم (گذشته از تایید وحی و نبوت) می‌توان مناقشه کرد.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به موجب اخبار متواتری که عامه و خاصه در جوامع حدیث (در باب فتن و غیر آن) نقل کرده‌اند، از فتن و گرفتاریهایی که پس از رحلتش دامنگیر جامعه اسلامی شد. و فسادهایی که در پیکره اسلام رخنه کرد، مانند حکومت آل مروان و غیر ایشان که آیین پاک را فدای ناپاکیها و بی‌بند و باریهای خود ساختند، تفصیلاً خبر داده است و چگونه ممکن است که از جزئیات حوادث و گرفتاریهای سالها و هزاران سالهای پس از خود غفلت نکند، و سخن گوید، ولی از مهمترین وضعی که باید در اولین لحظات پس از مرگش گوید، به وجود آید غفلت کند! یا اهمال ورزد و امری به این سادگی (از یک طرف) و به این اهمیت (از طرف دیگر) به ناچیز گیرد و با اینکه به طبیعی‌ترین و عادی‌ترین کارها مانند خوردن و نوشیدن و خوابیدن، مداخله و صدها دستور صادر نموده و از چنین مسئله با ارزشی بکلی سکوت ورزیده کسی را به جای خود تعیین نفرماید؟

و اگر به فرض محال تعیین زمامدار جامعه اسلامی در شرع اسلام به خود مردم مسلمان واگذار شده بود باز لازم بود پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بیانات شافی در این خصوص کرده باشد و دستورات کافی بایست بدهد تا مردم در مسئله‌ای که اساسا بقا و رشد جامعه اسلامی و حیات شعائر دین به آن متوقف و استوار است، بیدار و هشیار باشند.

و حال آنکه از چنین بیان نبوی و دستور دینی خبری نیست و اگر بود کسانی که پس از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم زمام امور را به دست گرفتند مخالفتش نمی‌کردند در صورتی که خلیفه اول خلافت را به خلیفه دوم با وصیت منتقل ساخت و همچنین خلیفه چهارم به فرزندش وصیت نمود و خلیفه دوم خلیفه سوم را با یک شورای شش نفری که خودش اعضای آن و آیین نامه آن را تعیین و تنظیم کرده بود، روی کار آورد و معاویه امام حسن را به زور به صلح وادار نموده خلافت را به این طریق برد و پس از آن خلافت به سلطنت موروثی تبدیل شد و تدریجا شعائر دینی از جهاد و امر به معروف و نهی از منکر و اقامه حدود و غیر آنها یکی پس از دیگری از جامعه هجرت کرد و مساعی شارع اسلام نقش بر آب گردید (۱).

شیعه از راه بحث و کنجکاوای در درک فطری بشر و سیره مستمره عقلای انسان و تعمق در نظر اساسی آیین اسلام که احیای فطرت می‌باشد، و روش اجتماعی پیغمبر اکرم و مطالعه حوادث اسف آوری که پس از رحلت به وقوع پیوسته و گرفتاریهایی که دامگیر اسلام و مسلمین گشته و به تجزیه و تحلیل در کوتاهی و سهل انگاری حکومت‌های اسلامی قرون اولیه هجرت بر می‌گردد، به این نتیجه می‌رسد که از ناحیه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نص کافی در خصوص تعیین امام و جانشین پیغمبر رسیده است آیات و اخبار متواتر قطعی مانند آیه ولایت و حدیث غدیر (۲) و حدیث سفینه و حدیث ثقلین و حدیث حق و حدیث منزلت و حدیث دعوت عشیره اقریبین و غیر آنها به این معنا دلالت داشته و دارند ولی نظر به پاره‌ای دواعی تاویل شده و سرپوشی روی آنها گذاشته شده است.

در نایب سخنان گذشته

آخرین روزهای بیماری پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بود و جمعی از صحابه حضور داشتند آن حضرت فرمود: دوات و کاغذی برای من بیاورید تا برای شما چیزی بنویسم که پس از من (با رعایت آن) هرگز گمراه نشوید، بعضی از حاضرین گفتند: این مرد هذیان می‌گوید کتاب خدا برای ما بس است!! آنگاه هیاهوی حصار بلند شد. پیغمبر اکرم فرمود: «برخیزید و از پیش من بیرون روید، زیرا پیش پیغمبری نباید هیاهو کنند» (۳).

با توجه به مطالب فصل گذشته و توجه به اینکه کسانی که در این قضیه از عملی شدن تصمیم پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم جلوگیری کردند همان اشخاصی بودند که فردای همان روز از خلافت انتخابی بهره‌مند شدند و بویژه اینکه انتخاب خلیفه را بی اطلاع علی علیه السلام و نزدیکانش نموده، آنان را در برابر کار انجام یافته قرار دادند آیا می‌توان شک نمود که مقصود پیغمبر اکرم در حدیث بالا تعیین شخص جانشین خود و معرفی علی علیه السلام بود؟

و مقصود از این سخن ایجاد قیل و قال بود که در اثر آن پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از تصمیم خود منصرف شود نه اینکه معنای جدی آن (سخن نابجای گفتن از راه غلبه مرض) منظور باشد، زیرا اولاً: گذشته از اینکه در تمام مدت بیماری از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم حتی یک حرف نابجا شنیده نشده و کسی هم نقل نکرده است، روی موازین دینی، مسلمانی نمی‌تواند پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را که با عصمت الهی مصون است به هذیان و بیهوده‌گویی نسبت دهد. ثانیاً: اگر منظور از این سخن معنای جدیش بود، محلی برای جمله بعدی (کتاب خدا برای ما بس است) نبود و برای اثبات نابجا بودن سخن پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم با بیماریش استدلال می‌شد نه با اینکه با وجود قرآن نیازی به سخن پیغمبر نیست، زیرا برای یک نفر صحابی نبایست پوشیده بماند که همان کتاب خدا، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را مفترض الطاعه و سخنش را سخن خدا قرار داده و به نص قرآن کریم مردم در برابر حکم خدا و رسول، هیچگونه اختیار و آزادی عمل ندارند.

ثالثاً: این اتفاق در مرض موت خلیفه اول تکرار یافت و وی به خلافت خلیفه دوم وصیت کرد وقتی که عثمان به امر خلیفه، وصیتنامه را می‌نوشت، خلیفه بیهوش شد با این حال خلیفه دوم سخنی را که درباره پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم گفته بود درباره خلیفه اول تکرار نکرد (۴).

گذشته از اینها خلیفه دوم در حدیث ابن عباس (۵) به این حقیقت اعتراف می‌نماید، وی می‌گوید: من فهمیدم که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می‌خواهد خلافت علی را تسجیل کند، ولی برای رعایت مصلحت به هم زدم. می‌گوید: خلافت از آن علی بود (۶) ولی اگر به خلافت می‌نشست مردم را به حق و راه راست وادار می‌کرد و قریش زیر بار آن نمی‌رفتند از این روی وی را از خلافت کنار زدیم [!!!] با اینکه طبق موازین دینی باید متخلف از حق را به حق وادار نمود نه حق را برای خاطر متخلف ترک نمود، موقعی که برای خلیفه اول خبر آوردند که جمعی از قبایل مسلمان از دادن زکات امتناع می‌ورزند، دستور جنگ داد و گفت: اگر عقالی را که به پیغمبر خدا می‌دادند به من ندهند با ایشان می‌جنگم (۷) و البته مراد از این سخن این بود که به هر قیمت تمام شود باید حق احیا شود البته موضوع خلافت حقه از یک عقال مهمتر و با ارزش تر بود.

امامت در بیان معارف الهیه

در بحثهای پیغمبر شناسی گذشت که طبق قانون ثابت و ضروری هدایت عمومی، هر نوع از انواع آفرینش از راه تکوین و آفرینش به سوی کمال و سعادت نوعی خود هدایت و رهبری می‌شود.

نوع انسان نیز که یکی از انواع آفرینش است از کلیت این قانون عمومی مستثنا نیست و از راه غریزه واقع بینی و تفکر اجتماعی، در زندگی خود به روش خاصی باید هدایت شود که سعادت دنیا و آخرتش را تأمین نماید و به عبارت دیگر: باید یک سلسله اعتقادات و وظایف عملی را درک نموده روش زندگی خود را به آنها تطبیق کند تا سعادت و کمال انسانی خود را به دست آورد و گفته شد که راه درک این برنامه زندگی که به نام «دین» نامیده می‌شود راه عقل نیست بلکه راه دیگری است به نام «وحی و نبوت» که در برخی از پاکان جهان بشریت به نام انبیا (پیغمبران خدا) یافت می‌شود!

پیغمبرانند که وظایف انسانی مردم را به وسیله وحی از جانب خدا دریافت داشته به مردم می‌رسانند، تا در اثر به کار بستن آنها تأمین سعادت کنند. روشن است که این دلیل چنانکه لزوم و ضرورت چنین درکی را در میان افراد بشر به ثبوت می‌رساند، همچنین لزوم و ضرورت پیدایش افرادی را که پیکره دست نخورده این برنامه را حفظ کنند و در صورت لزوم به مردم برسانند، به ثبوت می‌رساند.

چنانکه از راه عنایت خدایی لازم است اشخاصی پیدا شوند که وظایف انسانی را از راه وحی درک نموده به مردم تعلیم کنند، همچنان لازم است که این وظایف انسانی آسمانی برای همیشه در جهان انسانی محفوظ بماند و در صورت لزوم به مردم عرضه و تعلیم شود یعنی پیوسته اشخاصی وجود داشته باشند که دین خدا نزدشان محفوظ باشد و در وقت لزوم به مصرف برسد.

کسی که متصدی حفظ و نگهداری دین آسمانی است و از جانب خدا به این سمت اختصاص یافته «امام» نامیده می‌شود چنانکه کسی که حامل روح وحی و نبوت و متصدی اخذ و دریافت احکام و شرایع آسمانی از جانب خدا می‌باشد «نبی» نام دارد و ممکن است نبوت و امامت در یکجا جمع شوند و ممکن است از هم جدا باشند و چنانکه دلیل نامبرده عصمت پیغمبران را اثبات می‌کرد، عصمت ائمه و پیشوایان را نیز اثبات می‌کند، زیرا باید خدا برای همیشه دین واقعی دست نخورده و قابل تبلیغی در میان بشر داشته باشد و این معنا بدون عصمت و مصونیت خدایی صورت نگیرد.

فرق میان نبی و امام

دلیل گذشته در مورد دریافت داشتن احکام و شرایع آسمانی که به واسطه پیغمبران انجام می‌گیرد، همینقدر اصل وحی یعنی گرفتن احکام آسمانی را اثبات می‌کند نه استمرار و همیشگی آن را به خلاف حفظ و نگهداری آن که طبعاً امری است استمراری و مداوم، و از اینجاست که لزوم ندارد پیوسته پیغمبری در میان بشر وجود داشته باشد ولی وجود امام که نگهدارنده دین آسمانی است، پیوسته در میان بشر لازم است و هرگز جامعه بشری از وجود امام خالی نمی‌شود، بشناسند یا نشناسند و خدای متعال در کتاب خود می‌فرماید: فان یکفر بها هؤلاء فقد و کلنا بها قوما لیسوا بها بکافرین (۸).

یعنی: «و اگر به هدایت ما - که هرگز تخلف نمی‌کند - کافران ایمان نیاوردند ما گروهی را به آن موکل کرده‌ایم که هرگز به آن کافر نخواهند شد».

و چنانکه اشاره شد، نبوت و امامت گاهی جمع می‌شود و یک فرد دارای هر دو منصب پیغمبری و پیشوایی (اخذ شریعت آسمانی و حفظ بیان آن) می‌شود و گاهی از هم جدا می‌شوند چنانکه در ازمناه‌ای که از پیغمبران خالی است در هر عصر امام حقی وجود دارد و بدیهی است عدد پیغمبران خدا محدود و همیشه وجود نداشته‌اند.

خدای متعال در کتاب خود جمعی از پیغمبران را به امامت معرفی فرموده است چنانکه درباره حضرت ابراهیم می‌فرماید: و اذ ابتلی ابراهیم ربه بکلمات فاتمهن قال انی جاعلک للناس اماما قال و من ذریتی قال لا ینال عہدی الظالمین (۹).

یعنی: «وقتی که خدای ابراهیم او را به کلمه‌هایی امتحان کرد پس آنها را تمام کرده و به آخر رسانید، فرمود: من تو را برای مردم امام و پیشوا قرار می‌دهم، ابراهیم گفت و از فرزندان من، فرمود عهد و فرمان من به ستمکاران نمی‌رسد».

و می‌فرماید: و جعلناهم ائمة یهدون بامرنا (۱۰).

یعنی: «و ما ایشان را پیشوایانی قرار دادیم که به امر ما هدایت و رهبری می‌کردند».

امامت در باطن اعمال

امام چنانکه نسبت به ظاهر اعمال مردم، پیشوا و راهنماست، همچنان در باطن نیز سمت پیشوایی و رهبری دارد و اوست قافله سالار کاروان انسانیت که از راه باطن به سوی خدا سیر می‌کند. برای روشن شدن این حقیقت بدو مقدمه زیرین باید توجه نمود.

اول: جای تردید نیست که به نظر اسلام و سایر ادیان آسمانی یگانه وسیله سعادت و شقاوت (خوشبختی و بدبختی) واقعی و ابدی انسان، همانا اعمال نیک و بد اوست که دین آسمانی تعلیمش می‌کند و هم از راه فطرت و نهاد خدادادی نیکی و بدی آنها درک می‌نماید. و خدای متعال از راه وحی و نبوت این اعمال را مناسب طرز تفکر ما گروه بشر با زبان اجتماعی خودمان، در صورت امر و نهی و تحسین و تقبیح بیان فرموده و در مقابل طاعت و تمرد آنها، برای نیکوکاران و فرمانبرداران، زندگی جاوید شیرینی که مشتمل بر همه خواسته‌های کمالی انسان می‌باشد، نوید داده و برای بدکاران و ستمگران زندگی جاوید تلخی که متضمن هر گونه بدبختی و ناکامی می‌باشد خبر داده است.

و جای شک و تردید نیست که خدای آفرینش که از هر جهت بالاتر از تصور ماست، مانند ما تفکر اجتماعی ندارد و این سازمان قراردادی آقایی و بندگی و فرمانروایی و فرمانبری و امر و نهی و مزد و پاداش در بیرون از زندگی اجتماعی ما وجود ندارد و دستگاه خدایی همانا دستگاه آفرینش است که در آن هستی و پیدایش هر چیز به آفرینش خدا طبق روابط واقعی بستگی دارد و بس.

و چنانکه در قرآن کریم (۱۱) و بیانات پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم اشاره شده دین مشتمل به حقایق و معارفی است بالاتر از فهم عادی ما که خدای متعال آنها را با بیانی که با سطح فکر ما مناسب و با زبانی که نسبت به ما قابل فهم است، برای ما نازل فرموده است.

از این بیان باید نتیجه گرفت که میان اعمال نیک و بد و میان آنچه در جهان ابدیت از زندگی و خصوصیات زندگی هست، رابطه واقعی بر قرار است که خوشی و ناخوشی زندگی آینده به خواست خدا مولود آن است.

و به عبارت ساده تر: در هر یک از اعمال نیک و بد، در درون انسان واقعیتی به وجود می آید که چگونگی زندگی آینده او مرهون آن است.

انسان بفهمد یا نفهمد، درست مانند کودکی است که تحت تربیت قرار می گیرد، وی جز دستورهایی که از مربی با لفظ «بکن و نکن» می شنود و پیکر کارهایی که انجام می دهد، چیزی نمی فهمد ولی پس از بزرگ شدن و گذرانیدن ایام تربیت به واسطه ملکات روحی ارزنده ای که در باطن خود مهیا کرده در اجتماع به زندگی سعادت مندی نایل خواهد شد و اگر از انجام دستورهای مربی نیکخواه خود سرباز زده باشد، جز بدبختی بهره ای نخواهد داشت.

یا مانند کسی که طبق دستور پزشک به دوا و غذا و ورزش مخصوصی مداومت می نماید وی جز گرفتن و به کار بستن دستور پزشک با چیزی سر و کار ندارد ولی با انجام دستور، نظم و حالت خاصی در ساختمان داخلی خود پیدا می کند که مبدا تندرستی و هر گونه خوشی و کامیابی است.

خلاصه انسان در باطن این حیات ظاهری، حیات دیگری باطنی (حیات معنوی) دارد که از اعمال وی سرچشمه می گیرد و رشد می کند و خوشبختی و بدبختی وی در زندگی آن سرا، بستگی کامل به آن دارد.

قرآن کریم نیز این بیان عقلی را تایید می کند و در آیات (۱۲) بسیاری برای نیکوکاران و اهل ایمان حیات دیگر و روح دیگری بالاتر از این حیات و روشن تر از این روح اثبات می نماید و نتایج باطنی اعمال را پیوسته همراه انسانی می داند و در بیانات نبوی نیز به همین معنا بسیار اشاره شده است (۱۳). دوم: اینکه بسیار اتفاق می افتد که یکی از ما کسی را به امری نیک یا بد راهنمایی کند در حالی که خودش به گفته خود عامل نباشد ولی هرگز در پیغمبران و امامان که هدایت و رهبریشان به امر خداست، این حال تحقق پیدا نمی کند ایشان به دینی که هدایت می کنند و رهبری آن را به عهده گرفته اند، خودشان نیز عاملند و به سوی حیات معنوی که مردم را سوق می دهند، خودشان نیز دارای همان حیات معنوی می باشند، زیرا خدا تا کسی را خود هدایت نکند هدایت دیگران را به دستش نمی سپارد و هدایت خاص خدایی هرگز تخلف بردار نیست. از این بیان می توان نتایج ذیل را به دست آورد:

۱ - در هر امتی، پیغمبر و امام آن امت در کمال حیات معنوی دینی که به سوی آن دعوت و هدایت می کنند، مقام اول را حایز می باشند، زیرا چنانکه شاید و باید به دعوت خودشان عامل بوده و حیات معنوی آن را واجدند.

۲ - چون اولند و پیشرو و راهبر همه هستند از همه افضلند.

۳ - کسی که رهبری امتی را به امر خدا به عهده دارد چنانکه در مرحله اعمال ظاهری رهبر و راهنماست در مرحله حیات معنوی نیز رهبر و حقایق اعمال با رهبری او سیر می کند (۱۴).

ائمه و پیشوایان اسلام

به حسب آنکه از فصلهای گذشته نتیجه گرفته می‌شود، در اسلام پس از رحلت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در میان امت اسلامی پیوسته امامی (پیشوای منصوب) از جانب خدا بوده و خواهد بود. و احادیث انبوهی (۱۵) از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در توصیف ایشان و در عددایشان و در اینکه همه‌شان از قریشند و از اهل بیت پیغمبرند و در اینکه «مهدی موعود» از ایشان و آخرینشان خواهد بود، نقل شده است.

و همچنین نصوص (۱۶) از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در امامت علی علیه السلام که امام اول است وارد شده است و همچنین نصوص قطعی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و علی علیه السلام در امامت دوم و به همین ترتیب گذشتگان ائمه به امامت آیندگان نشان نص قطعی نموده‌اند.

به مقتضای این نصوص، ائمه اسلام دوازده تن می‌باشند و نامهای مقدسشان به این ترتیب است:

- ۱ - علی بن ابی طالب
- ۲ - حسن بن علی
- ۳ - حسین بن علی ۴ - علی بن حسین
- ۵ - محمد بن علی
- ۶ - جعفر بن محمد
- ۷ - موسی بن جعفر
- ۸ - علی بن موسی
- ۹ - محمد بن علی
- ۱۰ - علی بن محمد
- ۱۱ - حسن بن علی
- ۱۲ - مهدی علیهم السلام

اجمالی از تاریخ زندگی دوازده امام (ع)

امام اول

حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام وی فرزند ابو طالب شیخ بنی هاشم، عموی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بود که پیغمبر اکرم را سرپرستی نموده و در خانه خود جای داده و بزرگ کرده بود و پس از بعثت نیز تا زنده بود از آن حضرت حمایت کرد و شر کفار عرب و خاصه قریش را از وی دفع نمود.

علی علیه السلام (بنا به نقل مشهور) ده سال پیش از بعثت متولد شد و پس از شش سال در اثر قحطی که در مکه و حوالی آن اتفاق افتاد، بنا به درخواست پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از خانه پدر به خانه پسر عموی خود پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم منتقل گردید و تحت سرپرستی و پرورش مستقیم آن حضرت در آمد (۱۷).

پس از چند سال که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به موهبت نبوت نایل شد و برای نخستین بار در «غار حرا» وحی آسمانی به وی رسید وقتی که از غار رهسپار شهر و خانه خود شد، شرح حال را فرمود، علی علیه السلام به آن حضرت ایمان

آورد (۱۸) و باز در مجلسی که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم خویشاوندان نزدیک خود را جمع و به دین خود دعوت نموده فرمود:

نخستین کسی که از شما دعوت مرا بپذیرد خلیفه و وصی و وزیر من خواهد بود، تنها کسی که از جای خود بلند شد و ایمان آورد علی علیه السلام بود و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم ایمان او را پذیرفت و وعده‌های خود را درباره‌اش امضا نمود (۱۹) و از این روی علی علیه السلام نخستین کسی است در اسلام که ایمان آورد و نخستین کسی است که هرگز غیر خدای یگانه را نپرستید.

علی علیه السلام پیوسته ملازم پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بود تا آن حضرت از مکه به مدینه هجرت نمود و در شب هجرت نیز که کفار خانه آن حضرت را محاصره کرده بودند و تصمیم داشتند آخر شب به خانه ریخته و آن حضرت را در بستر خواب قطعه قطعه نمایند، علی علیه السلام در بستر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم خوابیده و آن حضرت از خانه بیرون آمده رهسپار مدینه گردید (۲۰). و پس از آن حضرت مطابق وصیتی که کرده بود، امانتهای مردم را به صاحبانش رد کرده، مادر خود و دختر پیغمبر را با دو زن دیگر برداشته به مدینه حرکت نمود (۲۱).

در مدینه نیز ملازم پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بود و آن حضرت در هیچ خلوت و جلوتی علی علیه السلام را کنار نزد و یگانه دختر محبوبه خود فاطمه را به وی تزویج نمود. و در موقعی که میان اصحاب خود عقداخت می‌بست او را برادر خود قرار داد (۲۲).

علی علیه السلام در همه جنگها که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم شرکت فرموده بود حاضر شد جز جنگ تبوک که آن حضرت او را در مدینه به جای خود نشانیده بود (۲۳) و در هیچ جنگی پای به عقب نگذاشت و از هیچ حریفی روی نگردانید و در هیچ امری مخالفت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نکرد چنانکه آن حضرت فرمود: «هرگز علی از حق و حق از علی جدا نمی‌شوند» (۲۴).

علی علیه السلام روز رحلت پیغمبر اکرم ۳۳ سال داشت و با اینکه در همه فضائل دینی سر آمد و در میان اصحاب پیغمبر ممتاز بود، به عنوان اینکه وی جوان است و مردم به واسطه خونهایی که در جنگها پیشاپیش پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم ریخته با وی دشمنند از خلافت کنارش زدند و به این ترتیب دست آن حضرت از شؤونات عمومی بکلی قطع شد. وی نیز گوشه خانه را گرفته به تربیت افراد پرداخت و ۲۵ سال که زمان سه خلیفه پس از رحلت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بود، گذرانید و پس از کشته شدن خلیفه سوم، مردم با آن حضرت بیعت نموده و به خلافتش برگزیدند.

آن حضرت در خلافت خود که تقریباً چهار سال و نه ماه طول کشید، سیرت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را داشت و به خلافت خود صورت نهضت و انقلاب داده به اصلاحات پرداخت و البته این اصلاحات به ضرر برخی از سودجویان تمام می‌شد و از این روی عده‌ای از صحابه که پیشاپیش آنها ام المؤمنین «عایشه و طلحه و زبیر و معاویه» بودند، خون خلیفه سوم را دستاویز قرار داده سر به مخالفت برافراشتند و بنای شورش و آشوبگری گذاشتند.

آن حضرت برای خوابانیدن فتنه، جنگی با ام المؤمنین عایشه و طلحه و زبیر در نزدیکی بصره کرد که به «جنگ جمل» معروف است و جنگی دیگر با معاویه در مرز عراق و شام کرد که به جنگ «صفین» معروف است و یک سال و نیم ادامه یافت و جنگی دیگر با خوارج در نهروان کرد که به جنگ «نهروان» معروف است و به این ترتیب، بیشتر مساعی آن حضرت در ایام خلافت خود، صرف رفع اختلاف داخلی بود و پس از گذشت زمان کوتاهی، صبح روز نوزدهم ماه رمضان سال چهارم هجری در

مسجد کوفه در سر نماز به دست‌بعضی از خوارج ضربتی خورده و در شب ۲۱ همان ماه شهید شد (۲۵).

امیر المؤمنین علی علیه السلام به شهادت تاریخ و اعتراف دوست و دشمن در کمالات انسانی نقیصه‌ای نداشت و در فضائل اسلامی نمونه کاملی از تربیت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بود.

بحثهایی که در اطراف شخصیت او شده و کتابهایی که در این باره شیعه و سنی و سایر مطلعین و کنجکاوان نوشته‌اند، درباره هیچیک از شخصیت‌های تاریخ اتفاق نیفتاده است.

علی علیه السلام در علم و دانش، داناترین یاران پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و سایر اهل اسلام بود و نخستین کسی است در اسلام که در بیانات علمی خود، در استدلال و برهان را باز کرد و در معارف الهیه بحث فلسفی نمود و در باطن قرآن سخن گفت و برای نگهداری لفظش دستور زبان عربی را وضع فرمود و تواناترین عرب بود در سخنرانی (چنانکه در بخش اول کتاب نیز اشاره شد).

علی علیه السلام در شجاعت ضرب المثل بود در آن همه جنگها که در زمان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و پس از آن شرکت کرد، هرگز ترس و اضطرابی از خود نشان نداد و با اینکه بارها و ضمن حوادثی مانند جنگ احد و جنگ حنین و جنگ خیبر و جنگ خندق، یاران پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و لشکریان اسلام لرزیدند و یا پراکنده شده فرار نمودند، وی هرگز پشت‌به دشمن نکرد و هرگز نشده که کسی از ابطال و مردان جنگی با وی در آویزد و جان به سلامت‌برد و در عین حال با کمال توانایی، ناتوانی را نمی‌کشت و فراری را دنبال نمی‌کرد و شبیخون نمی‌زد و آب به روی دشمن نمی‌بست.

از مسلمات تاریخ است که آن حضرت در جنگ خیبر در حمله‌ای که به قلعه نمود، دست‌به حلقه در رسانیده با تکانی در قلعه را کنده به دور انداخت (۲۶).

و همچنین روز فتح مکه که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم امر به شکستن بتها نمود، بت «هبل» که بزرگترین بت‌های مکه و مجسمه عظیم الجثه‌ای از سنگ بود که بر بالای کعبه نصب کرده بودند، علی علیه السلام به امر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم پای روی دوش آن حضرت گذاشته بالای کعبه‌رفت و «هبل» را از جای خود کند و پایین انداخت (۲۷).

علی علیه السلام در تقوای دینی و عبادت حق نیز یگانه بود، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در پاسخ کسانی که نزد وی از تندی علی علیه السلام گله می‌کردند می‌فرماید: «علی را سرزنش نکنید، زیرا وی شیفته خداست (۲۸)».

ابودردای صحابی پیکر آن حضرت را در یکی از نخلستانهای مدینه دید که مانند چوب خشک افتاده است، برای اطلاع، به خانه آن حضرت آمد و به همسر گرامی وی که دختر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بود، در گذشت همسرش را تسلیت گفت، دختر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «پسر عم من نمرده است بلکه در عبادت از خوف خدا غش نموده است و این حال برای وی بسیار اتفاق می‌افتد».

علی علیه السلام در مهربانی به زیر دستان و دلسوزی به بینوایان و بیچارگان و کرم و سخا به فقرا و مستمندان، قصص و حکایات بسیار دارد. آن حضرت هر چه را به دستش می‌رسید در راه خدا به مستمندان و بیچارگان می‌داد و خود با سخت‌ترین و ساده‌ترین وضعی زندگی می‌کرد. آن حضرت کشاورزی را دوست می‌داشت و غالباً به استخراج قنوات و درختکاری و آباد کردن زمینهای بایر می‌پرداخت ولی از این راه هر ملکی را که آباد می‌کرد و یا هر قناتی را که بیرون

می‌آورد وقف فقرا می‌فرمود و اوقاف آن حضرت که به صدقات علی معروف بود در اواخر عهد وی، عواید سالیانه قابل توجهی (۲۴ هزار دینار طلا) داشت (۲۹).

امام دوم

امام حسن مجتبی علیه السلام آن حضرت و برادرش امام حسین علیه السلام دو فرزند امیر المؤمنین علی علیه السلام بودند از حضرت فاطمه علیها السلام دختر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و پیغمبر اکرم بارها می‌فرمود که: «حسن و حسین فرزندان منند» و به پاس همین کلمه، علی علیه السلام به سایر فرزندان خود می‌فرمود: «شما فرزندان من هستید و حسن و حسین فرزندان پیغمبر خدایند» (۳۰).

امام حسن علیه السلام سال سوم هجرت در مدینه متولد شد (۳۱) و هفت سال و خرده‌ای جد خود را درک نمود و در آغوش مهر آن حضرت بسر برد و پس از رحلت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم که با رحلت حضرت فاطمه، سه ماه یا شش ماه بیشتر فاصله نداشت، تحت تربیت پدر بزرگوار خود قرار گرفت.

امام حسن علیه السلام پس از شهادت پدر بزرگوار خود به امر خدا و طبق وصیت آن حضرت، به امامت رسید و مقام خلافت ظاهری را نیز اشتغال کرده نزدیک به شش ماه به اداره امور مسلمین پرداخت و در این مدت معاویه که دشمن سرسخت علی علیه السلام و خاندان او بود و سالها به طمع خلافت (در ابتدا به نام خونخواهی خلیفه سوم و اخیراً به دعوی صریح خلافت) جنگیده بود به عراق که مقر خلافت امام حسن علیه السلام بود لشکر کشید و جنگ آغاز کرد و از سوی دیگر سرداران لشکریان امام حسن علیه السلام را تدریجاً با پولهای گزاف و نویده‌های فریبنده اغوا نمود و لشکریان را بر آن حضرت شورانید (۳۲).

بالاخره آن حضرت به صلح مجبور شده، خلافت ظاهری را با شرایطی (به شرط اینکه پس از درگذشت معاویه دوباره خلافت به امام حسن علیه السلام برگردد و خاندان و شیعیانش از تعرض مصون باشند) به معاویه واگذار نمود (۳۳) معاویه به این ترتیب خلافت اسلامی را قبضه کرد و وارد عراق شده و در سخنرانی عمومی رسمی شرایط صلح را الغاء نمود (۳۴) و از هر راه ممکن استفاده کرده سخت‌ترین فشار و شکنجه را به اهل بیت و شیعیان ایشان روا داشت.

امام حسن علیه السلام در تمام مدت امامت خود که ده سال طول کشید در هایت‌شدت و اختناق زندگی کرد و هیچگونه امنیتی حتی در داخل خانه خود نداشت و بالاخره در سال پنجاه هجری به تحریک معاویه به دست همسر خود مسموم و شهید شد (۳۵).

امام حسن علیه السلام در کمالات انسانی یادگار پدر و نمونه کامل جد بزرگوار خود بود و تا پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در قید حیات بود، او و برادرش در کنار آن حضرت جای داشتند و گاهی آنان را بر دوش خود سوار می‌کرد.

عامه و خاصه از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده‌اند که درباره حسن و حسین علیهما السلام فرمود: این دو فرزند من امام می‌باشند خواه برخیزند و خواه بنشینند (کنایه است از تصدی مقام خلافت ظاهری و عدم تصدی آن) (۳۶). و روایات بسیار از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و امیر المؤمنین علی علیه السلام در امامت آن حضرت بعد از پدر بزرگوارش، وارد شده است.

امام سوم

امام حسین (سید الشهداء) فرزند دوم علی علیه السلام از فاطمه علیها السلام دختر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم که در سال چهارم هجری متولد شده است. آن حضرت پس از شهادت برادر بزرگوار خود امام حسن مجتبی علیه السلام به امر خدا و طبق وصیت وی، به امامت رسید (۳۷).

امام حسین علیه السلام ده سال امامت نمود و تمام این مدت را به استثنای (تقریباً) شش ماه آخر در خلافت معاویه واقع بود و در سخت ترین اوضاع و ناگوارترین احوال با نهایت اختناق زندگی می فرمود، زیرا گذشته از اینکه مقررات و قوانین دینی اعتبار خود را از دست داده بود و خواسته های حکومت جایگزین خواسته های خدا و رسول شده بود و گذشته از اینکه معاویه و دستیاران او از هر امکانی برای خرد کردن و از میان بردن اهل بیت و شیعیان شان و محو نمودن نام علی و آل علی استفاده می کردند، معاویه در صدد تحکیم اساس خلافت فرزند خود یزید بر آمده بود و گروهی از مردم به واسطه بی بند و باری یزید، از این امر خشنود نبودند، معاویه برای جلوگیری از ظهور مخالفت، به سخت گیری های بیشتر و تازه تری دست زده بود.

امام حسین خواه ناخواه این روزگار تاریک را می گذرانید و هر گونه شکنجه و آزار روحی را از معاویه و دستیاران وی تحمل می کرد تا در اواسط سال شصت هجری، معاویه در گذشت و پسرش یزید به جای پدر نشست (۳۸).

بیعت یک سنت عربی بود که در کارهای مهم مانند سلطنت و امارت، اجرا می شد و زبردستان بویژه سرشناسان دست بیعت و موافقت و طاعت به سلطان یا امیر مثلاً می دادند و مخالفت بعد از بیعت، عار و ننگ قومی بود و مانند تخلف از امضای قطعی، جرمی مسلم شمرده می شود و در سیره پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فی الجمله یعنی در جایی که به اختیار و بدون اجبار انجام می یافت، اعتبار داشت. معاویه نیز از معاریف قوم برای یزید بیعت گرفته بود ولی متعرض حال امام حسین علیه السلام نشده و به آن حضرت تکلیف بیعت ننموده بود و بالخصوص به یزید وصیت کرده بود (۳۹) که اگر حسین بن علی از بیعت وی سر باز زند پیگیری نکنند و با سکوت و اغماض بگذرانند، زیرا پشت و روی مسئله را درست تصور کرده عواقب وخیم آن را می دانست.

ولی یزید در اثر خودبینی و بی باکی که داشت، وصیت پدر را فراموش کرده، بی درنگ پس از درگذشت پدر به والی مدینه دستور داد که از امام حسین برای وی بیعت گیرد و گرنه سرش را به شام فرستد (۴۰)!!

پس از آنکه والی مدینه در خواست یزید را به امام حسین علیه السلام ابلاغ کرد آن حضرت برای تفکر در اطراف قضیه مهلت گرفت و شبانه با خاندان خود به سوی مکه حرکت فرمود و به حرم خدا که در اسلام مامن رسمی می باشد پناهنده شد.

این واقعه در اواخر ماه رجب و اوایل ماه شعبان سال شصت هجری بود و امام حسین علیه السلام تقریباً چهار ماه در شهر مکه در حال پناهندگی بسر برد و این خبر تدریجاً در اقطار بلاد اسلامی منتشر شد. از یک سوی بسیاری از مردم که از بیدادگری های دوره معاویه دلخور بودند و خلافت یزید بر نارضایتی شان می افزود با آن حضرت مراوده و اظهار همدردی می کردند و از یک سوی سیل نامه از عراق و بویژه از شهر کوفه به شهر مکه سرازیر می شد و از آن حضرت می خواستند که به عراق رفته و به پیشوایی و رهبری جمعیت پرداخته برای بر انداختن بیداد و ستم قیام کند. و البته این جریان برای یزید خطرناک بود.

اقامت امام حسین علیه السلام در مکه، ادامه داشت تا موسم حج رسید و مسلمانان جهان به عنوان حج، گروه گروه و دسته دسته وارد مکه و مهیای انجام عمل حج می شدند، آن حضرت اطلاع پیدا کرد که جمعی از کسان یزید در زی حجاج وارد مکه شده اند و ماموریت دارند با سلاحی که در زیر لباس احرام بسته اند آن حضرت را در اثناء عمل حج به قتل رسانند (۴۱).

آن حضرت عمل خود را مخفف ساخته تصمیم به حرکت گرفت و در میان گروه انبوه مردم سرپا ایستاده سخنرانی کوتاهی کرده (۴۲) حرکت خود را به سوی عراق خبر داد. وی در این سخنرانی کوتاه شهادت خود را گوشزد می‌نماید و از مسلمانان استمداد می‌کند که در این هدف یاریش نمایند و خون خود را در راه خدا بذل کنند و فردای آن روز با خاندان و گروهی از یاران خود رهسپار عراق شد.

امام حسین علیه السلام تصمیم قطعی گرفته بود که بیعت نکند و به خوبی می‌دانست که کشته خواهد شد و نیروی جنگی شگرف و دهشتناک بنی امیه که با فساد عمومی و انحطاط فکری و بی‌ارادگی مردم و خاصه اهل عراق تائید می‌شد، او را خرد و نابود خواهد کرد. جمعی از معاریف به عنوان خیرخواهی سر راه را بر وی گرفته و خطر این حرکت و نهضت را تذکر دادند، ولی آن حضرت در پاسخ فرمود که من بیعت نمی‌کنم و حکومت ظلم و بیداد را امضا نمی‌نمایم و می‌دانم که به هر جا روم و در هر جا باشم مرا خواهند کشت و اینکه مکه را ترک می‌گویم برای رعایت حرمت‌خانه خداست که با ریختن خون من هتک نشود (۴۳).

امام حسین علیه السلام راه کوفه را پیش گرفت، در اثنای راه که هنوز چند روز راه تا کوفه داشت، خبر یافت که والی یزید در کوفه نماینده امام را با یک نفر از معاریف شهر که طرفداری جدی بود، کشته و به دستور وی ریسمان به پایشان بسته در کوچه و بازار کوفه کشیده‌اند (۴۴) و شهر و نواحی آن تحت مراقبت شدید در آمده و سپاه بی‌شمار دشمن در انتظار وی بسر می‌برند و راهی جز کشته شدن در پیش نیست. همینجا بود که امام تصمیم قطعی خود را به کشته شدن بی‌تردید اظهار داشت و به سیر خود ادامه داد (۴۵).

در هفتاد کیلومتری کوفه (تقریباً) در بیابانی به نام کربلا، آن حضرت و کسانش به محاصره لشگریان یزید در آمدند و هشت روز توقف داشتند که هر روز حلقه محاصره تنگتر و سپاه دشمن افزونتر می‌شد و بالاخره آن حضرت و خاندان و کسانش با شماره ناچیز، در میان حلقه‌های متشکل از سی‌هزار مرد جنگی قرار گرفتند (۴۶).

در این چند روز امام به تحکیم موضع خود پرداخته یاران خود را تصفیه نمود، شبانه عموم همراهان خود را احضار فرمود در ضمن سخنرانی کوتاهی اظهار داشت که: ما جز مرگ و شهادت در پیش نداریم و اینان با کسی جز من کار ندارند، من بیعت خود را از شما برداشتم هر که بخواهد می‌تواند از تاریکی شب استفاده نموده جان خود را از این ورطه هولناک برهاند.

پس از آن فرمود چراغها را خاموش کردند و اکثر همراهان که برای مقاصد مادی همراه بودند پراکنده شدند و جز جماعت کمی از شیفتگان حق (نزدیک به چهل تن از یاران امام) و عده‌ای از بنی هاشم کسی نماند.

امام علیه السلام بار دیگر بازماندگان را جمع کرده و به مقام آزمایش در آورده در خطابی که به یاران و خویشاوندان هاشمی خود کرد، اظهار داشت که: این دشمنان تنها با من کار دارند، هر یک از شما می‌تواند از تاریکی شب استفاده کرده از خطر نجات یابد، ولی این بار هر یک از یاران باوفای امام با بیانهای مختلف پاسخ دادند که ما هرگز از راه حق که تو پیشوای آنی روی نخواهیم تافت و دست از دامن پاک تو نخواهیم برداشت و تا رمقی در تن و قبضه شمشیر به دست داریم از حریم تو دفاع خواهیم نمود (۴۷).

آخر روز نهم ماه محرم، آخرین تکلیف (یا بیعت یا جنگ) از جانب دشمن به امام رسید و آن حضرت شب را برای عبادت مهلت گرفت و مصمم به جنگ فردا شد (۴۸).

روز دهم محرم سال ۶۱ هجری، امام با جمعیت کم خود (روی هم رفته کمتر از نود نفر که چهل نفر ایشان از همراهان سابق امام و سی و چند نفر در شب و روز جنگ از لشکر دشمن به امام پیوسته بودند و ما بقی خویشاوندان هاشمی امام، از فرزندان و برادران و برادرزادگان و خواهرزادگان و عموزادگان بودند) در برابر لشکر بی‌کران دشمن صف آرایی نمودند و جنگ در گرفت.

آن روز از بامداد تا وا پسین جنگیدند و امام علیه السلام و سایر جوانان هاشمی و یاران وی تا آخرین نفر شهید شدند (در میان کشته شدگان دو فرزند خردسال امام حسن و یک کودک خردسال و یک فرزند شیرخوار امام حسین را نیز باید شمرد (۴۹).

لشکر دشمن پس از خاتمه یافتن جنگ، حرمسرای امام را غارت کردند و خیمه و خرگاه را آتش زدند و سرهای شهدا را بریده، بدنهای ایشان را لخت کرده، بی اینکه به خاک بسپارند، به زمین انداختند. سپس اهل حرم را که همه زن و دختر بی‌پناه بودند با سرهای شهدا به سوی کوفه حرکت دادند (در میان اسیران از جنش ذکور تنی چند بیش نبود که از جمله آنان فرزند ۲۲ ساله امام حسین - که سخت‌بیمار بود - یعنی امام چهارم و دیگر فرزند چهار ساله وی محمد بن علی که امام پنجم باشد و دیگر حسن مثنی فرزند امام دوم که داماد امام حسین علیه السلام بود و در جنگ زخم کاری خورده و در میان کشتگان افتاده بود او را نیز در آخرین رمق یافتند و به شفاعت یکی از سرداران، سر نبردند و با اسیران به کوفه بردند) و از کوفه نیز به سوی دمشق پیش یزید بردند.

واقعۀ کربلا و اسیری زنان و دختران اهل بیت و شهر به شهر گردانیدن ایشان و سخنرانیهایی که دختر امیر المؤمنین علیه السلام و امام چهارم - که جزء اسیران بودند - در کوفه و شام نمودند بنی امیه را رسوا کرد و تبلیغات چندین ساله معاویه را از کار انداخت و کار به جایی کشید که یزید از عمل مامورین خود در ملا عام بیزاری جست و واقعۀ کربلا عامل مؤثری بود که با تأثیر مؤجل خود، کومت بنی امیه را بر انداخت و ریشه شیعه را استوارتر ساخت و از آثار معجل آن، انقلابات و شورشهایی بود که به همراه جنگهای خونین تا دوازده سال ادامه داشت و از کسانی که در قتل امام شرکت جسته بودند، حتی یک نفر از دست انتقام نجستند.

کسی که در تاریخ حیات امام حسین علیه السلام و یزید و اوضاع و احوال که آن روز حکومت می‌کرد، دقیق شود و در این بخش از تاریخ کنجکاو نماید، شک نمی‌کند که آن روز در برابر امام حسین علیه السلام یک راه بیشتر نبود و آن همان کشته شدن بود و بیعت یزید که نتیجه‌ای جز پایمال کردن علنی اسلام نداشت، برای امام مقدور نبود، زیرا یزید با اینکه احترامی برای آیین اسلام و مقررات آن قائل نبود و بند و باری نداشت، به پایمال کردن مقدسات و قوانین اسلامی بی‌باکانه تظاهر نیز می‌کرد. ولی گذشتگان وی اگر با مقررات دینی مخالفت می‌کردند، آنچه می‌کردند در لفافه دین می‌کردند و صورت دین را محترم شمرده با یاری پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و سایر مقامات دینی که مردم برای ایشان معتقد بودند، افتخار می‌نمودند.

و از اینجا روشن می‌شود که آنچه برخی از مفسرین حوادث گفته‌اند که این دو پیشوا (امام حسن و امام حسین) دو سلیقه مختلف داشتند و امام حسن مسلک صلح را می‌پسندید به خلاف امام حسین که جنگ را ترجیح می‌داد چنانکه آن برادر با داشتن چهل هزار مرد جنگی با معاویه صلح کرد و این برادر با چهل نفر به جنگ یزید برخاست، سخنی است نابجا، زیرا می‌بینیم همین امام حسین که یک روز زیر بار بیعت یزید نرفت، ده سال در حکومت معاویه مانند برادرش امام حسن (که او نیز ده سال با معاویه به سر برده بود) به سر برد و هرگز سر به مخالفت بر نداشت و حقا اگر امام حسن یا امام حسین با معاویه می‌جنگیدند کشته می‌شدند و برای اسلام کمترین سودی نمی‌بخشید و در برابر سیاست حق به جانبی معاویه که خود را صحابی و کاتب وحی و خال المؤمنین معرفی کرده و هر دسیسه را به کار می‌برد، تأثیری نداشت.

گذشته از اینکه با تمهیدی که داشت می‌توانست آنان را به دست کسان خودشان بکشد و خود به عزایشان نشسته به مقام خونخواهی بیاید چنانکه با خلیفه سوم نظیر همین معامله را کرد.

امام چهارم

امام سجاد (علی بن حسین ملقب به زین العابدین و سجاد) وی فرزند امام سوم بود که از شاه زنان دختر یزدجرد شاهنشاه ایران متولد شده بود و تنها فرزند امام سوم بود که باقی مانده بود، زیرا سه برادر دیگرش در واقعه کربلا به شهادت رسیدند (۵۰) و آن حضرت نیز همراه پدر به کربلا آمده بود ولی چون سخت‌بیمار بود و توانایی حمل اسلحه و جنگ نداشت، از جهاد و شهادت باز ماند و با اسیران حرم به شام اعزام گردید.

پس از گذراندن دوران اسیری، به امر یزید برای استمالت افکار عمومی محترماً به مدینه روانه گردید، آن حضرت را بار دوم نیز به امر عبد الملک خلیفه اموی، با بند و زنجیر از مدینه به شام جلب کرده‌اند و بعد به مدینه برگشته است (۵۱).

امام چهارم پس از مراجعه به مدینه گوشه خانه را گرفته و در به روی بیگانه بسته مشغول عبادت پروردگار بود و با کسی جز خواص شیعه مانند «ابو حمزه ثمالی و ابو خالد کابلی» و امثال ایشان تماس نمی‌گرفت البته خواص، معارفی را که از آن حضرت اخذ می‌کردند در میان شیعه نشر می‌دادند و از این راه، تشیع توسعه فراوانی یافت که اثر آن در زمان امامت امام پنجم به ظهور پیوست.

از جمله آثار امام چهارم، ادعیه‌ای است به نام «ادعیه صحیفه» و آن ۵۷ دعاست که به دقیقترین معارف الهیه مشتمل می‌باشد و زبور آل محمدش می‌گویند.

امام چهارم پس از ۳۵ سال امامت به حسب بعضی از روایات شیعه به تحریک هشام خلیفه اموی، به دست ولید بن عبد الملک مسموم شد (۵۲) و در سال ۹۵ هجری در گذشت.

امام پنجم

امام محمد بن علی (باقر) لفظ «باقر» به معنای «شکافنده» است و لقبی است که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به آن حضرت داده بود (۵۳). آن حضرت فرزند امام چهارم و در سال ۵۷ هجری متولد شده بود، در واقعه کربلا چهار ساله و حاضر بود و پس از پدر بزرگوارش به امر خدا و معرفی گذشتگان خود، به امامت رسید و در سال ۱۱۴ یا ۱۱۷ هجری (به حسب بعضی از روایات شیعه (۵۴) توسط ابراهیم بن ولید بن عبد الملک برادرزاده هشام خلیفه اموی مسموم شده) در گذشت.

در عهد امام پنجم از طرفی در اثر مظالم بنی امیه، هر روز در قطری از اقطار بلاد اسلامی انقلاب و جنگهایی رخ می‌داد و از خود خاندان اموی نیز اختلافات بروز می‌کرد و این گرفتاریها دستگاه خلافت را مشغول و تا اندازه‌ای از تعرض به اهل بیت صرف می‌کرد.

و از طرفی وقوع فاجعه کربلا و مظلومیت اهل بیت که ممثل آن، امام چهارم بود مسلمانان را مجذوب و علاقه‌مند اهل بیت می‌ساخت. این عوامل دست به دست هم داده مردم و خاصه شیعه را مانند سیل به سوی مدینه و حضور امام پنجم سرازیر ساخت و امکاناتی در نشر حقایق اسلامی و معارف اهل بیت برای آن حضرت به وجود آمد که برای هیچیک از پیشوایان گذشته اهل بیت میسر نشده بود. و گواه این مطلب اخبار و احادیث بی‌شماری است که از امام پنجم نقل شده و گروه انبوهی

است از رجال علم و دانشمندان شیعه که در فنون متفرقه معارف اسلامی در مکتب آن حضرت پرورش یافته‌اند و در فهرستها و کتب رجال، اسامیشان ضبط شده است (۵۵).

امام ششم

امام جعفر بن محمد (صادق) فرزند امام پنجم که در سال ۸۳ هجری، متولد و در سال ۱۴۸ هجری (طبق روایات شیعه) به تحریک منصور خلیفه عباسی مسموم و شهید شده است (۵۶).

در عهد امامت امام ششم در اثر انقلابهای کشورهای اسلامی و خصوصاً قیامی که مسوده (سیاه جامگان) برای بر انداختن خلافت بنی امیه کرده بودند و جنگهای خونینی که منجر به سقوط خلافت و انقراض بنی امیه گردید و در اثر آنها زمینه خوبی که امام پنجم در بیست سال زمان امامت خود با نشر حقایق اسلامی و معارف اهل بیت مهیا کرده بود، برای امام ششم امکانات بیشتر و محیط مناسبتری برای نشر تعالیم دینی پیدا شد.

آن حضرت تا اواخر زمان امامت خود که مصادف با آخر خلافت بنی امیه و اول خلافت بنی عباس بود از فرصت استفاده نموده به نشر تعالیم دینی پرداخت و شخصیت‌های علمی بسیاری در فنون مختلفه عقلی و نقلی مانند «زراره» و «محمد بن مسلم» و «مؤمن طاق» و «هشام بن حکم» و «ابان بن تغلب» و «هشام بن سالم» و «حریر» و «هشام کلبی نسابه» و «جابر بن حیان صوفی» شمیمیدان و غیر ایشان را پرورش داد، حتی عده‌ای از رجال علمی عامه نیز مانند «سفیان ثوری» و «ابو حنیفه» رئیس مذهب حنفیه و «قاضی سکونی» و «قاضی ابو البختری» و غیر ایشان افتخار تلمذش را پیدا کردند (معروف است که از مجلس درس و حوزه تعلیم امام ششم چهار هزار نفر محدث و دانشمند بیرون آمده است) (۵۷).

احادیثی که از صادقین یعنی از امام پنجم و ششم ماثور است، از مجموع احادیثی که از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و ده امام دیگر ضبط شده است، بیشتر است.

ولی در اواخر عهد خود، دچار منصور خلیفه عباسی شد و تحت مراقبت و محدودیت شدید در آمد. منصور آزارها و شکنجه‌ها و کشتارهای بیرحمانه‌ای در حق سادات علویین روا دید که از بنی امیه با آن همه سنگدلی و بی‌باکی سر نزده بود. به دستور وی آنان را دسته دسته می‌گرفتند و در قعر زندانهای تاریک با شکنجه و آزار به زندگیشان خاتمه می‌دادند و جمعی را گردن می‌زدند و گروهی را زنده زیر خاک می‌کردند و جمعی را در پی ساختمانها یا میان دیوارها گذاشته رویشان بنا می‌ساختند.

منصور، دستور جلب امام ششم را از مدینه صادر کرد (امام ششم پیش از آن نیز یک بار به امر سفاح خلیفه عباسی به عراق و پیش از آن نیز در حضور امام پنجم به امر هشام خلیفه اموی به دمشق جلب شده بود) مدتی امام را زیر نظر گرفتند و بارها عزم کشتن آن حضرت را نموده و هتکها کرد ولی بالاخره اجازه مراجعه به مدینه را داده و امام به مدینه مراجعت فرمود و بقیه عمر را با تقیه شدید و نسبتاً با عزلت و گوشه نشینی بر گزار می‌کرد تا به دسیسه منصور مسموم و شهید شد (۵۸).

منصور پس از آنکه خبر شهادت امام ششم را دریافت داشت، به والی مدینه نوشت که به عنوان تفقد بازماندگان، به خانه امام برود و وصیتنامه آن حضرت را خواسته و بخواند و کسی را که وصی امام معرفی شده فی المجلس گردن بزند. و البته مقصود منصور از جریان این دستور این بود که به مسئله امامت خاتمه دهد و زمزمه تشیع را بکلی خاموش کند ولی بر خلاف توطئه وی وقتی که والی مدینه طبق دستور، وصیتنامه را خواند دید امام پنج نفر را برای وصایت تعیین فرموده. خود خلیفه و والی مدینه و عبد الله افطح فرزند بزرگ و موسی فرزند کوچک آن حضرت و حمیده و به این ترتیب تدبیر منصور نقش بر آب شد (۵۹).

امام هفتم

امام موسی بن جعفر (کاظم) فرزند امام ششم در سال ۱۲۸ هجری متولد شد و سال ۱۸۳ هجری در زندان مسموما شهید شد (۶۰).

آن حضرت پس از درگذشت پدر بزرگوار خود به امر خدا و معرفی گذشتگان خود به امامت رسید.

امام هفتم از خلفای عباسی با منصور و هادی و مهدی و هارون معاصر و در عهد بسیار تاریک و دشوار با تقیه سخت می‌زیست تا اخیرا هارون در سفر حج به مدینه رفت و به امر وی امام را در حالیکه در مسجد پیغمبر مشغول نماز بود گرفته و به زنجیر بسته زندانی کردند و از مدینه به بصره و از بصره به بغداد بردند و سالها از زندانی به زندانی منتقل می‌نمودند و بالاخره در بغداد در زندان سندی ابن شاهک با سم در گذشت (۶۱) و در مقابر قریش که فعلا شهر کاظمیه می‌باشد مدفون گردید.

امام هشتم

امام علی بن موسی (رضا) فرزند امام هفتم که (بنا به اشهر تواریخ) سال ۱۴۸ هجری متولد و سال ۲۰۳ هجری در گذشته است (۶۲).

امام هشتم پس از پدر بزرگوار خود به امر خدا و معرفی گذشتگان خود به امامت رسید و مدتی از زمان امامت خود با هارون خلیفه عباسی و پس از آن با پسرش امین و پس از آن با پسر دیگرش مامون معاصر بود.

مامون پس از پدر، اختلافاتی با برادر خود امین پیدا کرد که منجر به جنگهای خونین و بالاخره کشته شدن امین گردید و مامون به سیر خلافت استیلا یافت (۶۳). تا آن روز سیاست خلافت بنی عباس نسبت به سادات علوی، سیاست خشونت آمیز و خونینی بوده، پیوسته رو به سختی می‌رفت و هر چند گاهی یکی از علویین قیام کرده جنگ خونین و آشوبی بر پا می‌شد و این خود برای دستگاه خلافت گرفتاری سختی بود.

و ائمه و پیشوایان شیعه از اهل بیت اگر چه با نهضت و قیام کنندگان همکاری نمی‌کردند و مداخله‌ای نداشتند ولی شیعه که آن روز جمعیت قابل توجهی بودند، پیوسته ائمه اهل بیت را پیشوایان دینی مفترض الطاعه و خلفای واقعی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می‌دانستند و دستگاه خلافت را که قیافه دربار کسری و قیصر داشت و به دست یک مشت مردم بی بند و بار اداره می‌شد، دستگاهی ناپاک و دور از ساحت قدس پیشوایان خود می‌دیدند و دوام و پیشرفت این وضع برای دستگاه لافت خطرناک بود و آن را بشدت تهدید می‌کرد.

مامون به فکر افتاد که به این گرفتاریها که سیاست کهنه و هفتاد ساله پیشینیان وی نتوانست چاره کند، با سیاست تازه دیگری خاتمه بخشد و آن این بود که امام هشتم را ولایت عهد بدهد و از این راه هر گرفتاری را رفع کند، زیرا سادات علوی پس از آنکه دست خودشان به خلافت بند شد دیگر به ضرر دستگاه قیام نمی‌کردند و شیعه نیز پس از آنکه آلودگی امام خود را به خلافتی که پیوسته آن را و کارگردانان آن را پلید و ناپاک می‌شمردند، مشاهده کردند، دیگر آن اعتقاد معنوی و ارادت باطنی را که در حق امامان اهل بیت داشتند، از دست می‌دهند و تشکل مذهبی‌شان سقوط کرده دیگر خطری از این راه متوجه دستگاه خلافت نخواهد گردید (۶۴).

بدیهی است که پس از حصول مقصود، از بین بردن امام برای مامون اشکالی نداشت، مامون برای تحقق دادن به این تصمیم، امام را از مدینه به مرو احضار کرد و پس از حضور اول خلافت و پس از آن ولایت عهد خود را به امام پیشنهاد نمود و آن

حضرت اعتذار جسته نپذیرفت ولی بالاخره به هر ترتیب بود قبولانید و امام نیز به این شرط که در کارهای حکومتی و عزل و نصب عمال دولت مداخله نکند، ولایت عهد را پذیرفت (۶۵).

این واقعه در سال دویست هجری اتفاق افتاد ولی چیزی نگذشت که مامون از پیشرفت سریع شیعه و بیشتر شدن ارادت ایشان نسبت به ساحت امام و اقبال عجیب عامه مردم و حتی سپاهیان و اولیای امور دولتی، به اشتباه خود پی برد و به صدد چاره‌جویی بر آمده آن حضرت را مسموم و شهید ساخت. امام هشتم پس از شهادت در شهر طوس ایران که فعلاً شهر مشهد نامیده می‌شود مدفون گردید.

مامون، عنایت بسیاری به ترجمه علوم عقلی به عربی نشان می‌داد و مجلس علمی منعقد کرده بود که دانشمندان ادیان و مذاهب در آن حضور یافته به مناظره علمی می‌پرداختند امام هشتم نیز در آن مجلس شرکت می‌فرمود و با علمای ملل و ادیان به مباحثه و مناظره می‌پرداخت و بسیاری از این مناظره‌ها در جوامع حدیث شیعه مضبوط است (۶۶).

امام نهم

امام محمد بن علی (تقی و گاهی به لقب امام جواد و ابن الرضا نیز ذکر می‌شود) فرزند امام هشتم که سال ۱۹۵ هجری در مدینه متولد شده و طبق روایات شیعه، سال ۲۲۰ هجری به تحریک معتصم خلیفه عباسی به دست همسر خود که دختر مامون خلیفه عباسی بود مسموم و شهید شده در جوار جد خود امام هفتم در کاظمیه مدفون گردید.

پس از پدر بزرگوار خود به امر خدا و معرفی گذشتگان خود به امامت رسید. امام نهم موقع در گذشت پدر بزرگوار خود در مدینه بود، مامون وی را به بغداد - که آن روز عاصمه خلافت بود - احضار کرده به حسب ظاهر محبت و ملاطفت بسیاری نمود و دختر خود را به عقد ازدواج وی در آورد و در بغداد نگهداشت و در حقیقت می‌خواست به این وسیله امام را از خارج و داخل تحت مراقبت کامل در آورد.

امام مدتی در بغداد بود سپس از مامون استجاره کرده به مدینه رفت تا آخر عهد مامون در مدینه بود و پس از در گذشت مامون که معتصم، زمان خلافت را به دست گرفت، دوباره امام را به بغداد احضار کرده تحت نظر گرفت و بالاخره چنانکه گذشت به تحریک معتصم، آن حضرت به دست همسر خود مسموم شد و درگذشت (۶۷).

امام دهم

امام علی بن محمد (نقی و گاهی به لقب امام هادی ذکر می‌شود) فرزند امام نهم در سال ۲۱۲ در مدینه متولد شده و در سال ۲۵۴ (طبق روایات شیعه) معتز، خلیفه عباسی با سم شیهدهش کرده است (۶۸).

امام دهم در ایام حیات خود با هفت نفر از خلفای عباسی، مامون و معتصم و واثق و متوکل و منتصر و مستعین و معتز معاصر بوده است. در عهد معتصم، سال ۲۲۰ بود که پدر بزرگوارش در بغداد با سم در گذشت، وی در مدینه بود و به امر خدا و معرفی امامان گذشته به امامت رسید و به نشر تعالیم دینی می‌پرداخت تا زمان متوکل رسید.

متوکل در سال ۲۴۳ در اثر سعايتهایی که کرده بودند یکی از امرای دولت خود را ماموریت داد که آن حضرت را از مدینه به سامرا - که آن روز عاصمه خلافت بود - جلب کند و نامه‌ای مهر آمیز با کمال تعظیم به آن حضرت نوشته تقاضای حرکت و ملاقات نمود (۶۹) و البته پس از ورود آن حضرت به سامرا در ظاهر اقداماتی به عمل نیامد ولی در عین حال آنچه می‌توانست در فراهم آوردن وسائل اذیت و هتک آن حضرت کوتاهی نمی‌کرد و بارها به منظور قتل یا هتک، امام را احضار کرده و به امر وی خانه‌اش را تفتیش می‌نمودند.

متوکل در دشمنی با خاندان رسالت در میان خلفای عباسی نظیر نداشت و بویژه با علی علیه السلام دشمن سر سخت بود و آشکارا ناسزا می گفت و مرد مقلدی را موظف داشت که در بزمهای عیش، تقلید آن حضرت را در می آورد و خلیفه می خندید!! و در سال ۲۳۷ هجری بود که امر کرد قبه ضریح امام حسین علیه السلام را در کربلا و همچنین خانه های بسیاری که در اطرافش ساخته بودند، خراب و با زمین یکسان نمودند! دستور داد که آب به حرم امام بستند و دستور داد زمین قبر مطهر را شخم و زراعت کنند تا بکلی اسم و رسم مزار فراموش شود (۷۰).

در زمان متوکل، وضع زندگی سادات علوی - که در حجاز بودند - به مرحله رقت باری رسیده بود چنانکه زنهای ایشان ستر نداشتند و عده ای از ایشان یک چادر کهنه داشتند که در اوقات نماز آن را به نوبه پوشیده نماز می خواندند (۷۱) و نظیر این فشارها را به سادات علوی که در مصر بودند نیز وارد می ساخت.

امام دهم به شکنجه و آزار متوکل صبر می فرمود تا وی درگذشت و پس از وی منتصر و مستعین و معتز روی کار آمدند و به دسیسه معتز، آن حضرت مسموم و شهید شد.

امام یازدهم

امام حسن بن علی (عسکری) فرزند امام دهم در سال ۲۳۲ هجری متولد شده و در سال ۲۶۰ هجری (بنا به بعضی از روایات شیعه) به دسیسه معتمد خلیفه عباسی مسموم در گذشته است (۷۲).

امام یازدهم پس از درگذشت پدر بزرگوار خود به امر خدا و حسب التعمین پیشوایان گذشته به امامت رسید و هفت سالی که امامت کرد به واسطه سختگیری بیرون از اندازه مقام خلافت، با تقیه بسیار شدید رفتار می کرد، درب روی مردم حتی عامه شیعه بسته جز خواص شیعه کسی را بار نمی داد با اینحال اکثر اوقات زندانی بود (۷۳).

و سبب این همه فشار این بود که اولاً: در آن ازمنه جمعیت شیعه کثرت و قدرتش به حد قابل توجهی رسیده بود و اینکه شیعه به امامت قائلند برای همگان روشن و آفتابی شده بود و امامان شیعه نیز شناخته می شدند و از این روی مقام خلافت بیش از پیش ائمه را تحت مراقبت در آورده و از هر راه بود با نقشه هایی مرموز در محو و نابود کردن ایشان می کوشیدند.

ثانیاً: مقام خلافت پی برده بود که خواص شیعه برای امام یازدهم فرزند معتمدند و طبق روایاتی که از خود امام یازدهم و هم از پدرانش نقل می کنند فرزند او را همان مهدی موعود می شناسند که به موجب اخبار متواتره از طرق عامه و خاصه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم خبر داده بود (۷۴) و او را امام دوازدهم می دانند.

بدین سبب امام یازدهم بیشتر از سایر ائمه تحت مراقبت مقام خلافت در آمده بود و خلیفه وقت تصمیم قطعی گرفته بود که به هر طریق باشد به داستان امامت شیعه خاتمه بخشد و در این خانه را برای همیشه ببندد.

و از این روی همینه که بیماری امام یازدهم را به معتمد، خلیفه وقت گزارش دادند، طبیب نزد آن حضرت فرستاد و چند تن از معتمدان خود و چند نفر از قضات را به منزلش گماشت که پیوسته ملازم وی و مراقب اوضاع داخلی منزل بوده باشند و پس از شهادت امام نیز خانه را تفتیش و توسط قابله ها کنیزان آن حضرت را معاینه کردند و تا دو سال مامورین آگاهی خلیفه در خط پیدا کردن خلف آن حضرت مشغول فعالیت بودند تا بکلی نومید شدند (۷۵).

امام یازدهم را پس از درگذشت در خانه خودش در شهر سامرا، پهلوی پدر بزرگوارش به خاک سپردند و باید دانست که ائمه اهل بیت در دوره زندگیشان گروه انبوهی از علما و محدثین را پرورش دادند که شماره ایشان به صدها تن می‌رسد و ما برای رعایت اختصار در این کتاب متعرض فهرست اسامی خودشان و مؤلفان و آثار علمی و شرح احوالشان نشدیم (۷۶).

امام دوازدهم

حضرت مهدی موعود (که غالباً به لقب امام عصر و صاحب الزمان ذکر می‌شود) فرزند امام یازدهم که اسمش مطابق اسم پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بود در سال ۲۵۶ یا ۲۵۵ هجری در سامرا متولد شده و تا سال ۲۶۰ هجری که پدر بزرگوارش شهید شد تحت کفالت و تربیت پدر می‌زیست و از مردم پنهان و پوشیده بود و جز عده‌ای از خواص شیعه کسی به شرف ملاقات وی نایل نمی‌شد.

و پس از شهادت امام یازدهم که امامت در آن حضرت مستقر شد به امر خدا غیبت اختیار کرد و جز با نواب خاص خود بر کسی ظاهر نمی‌شد جز در موارد استثنایی (۷۷).

نواب خاص

آن حضرت چندی عثمان بن سعید عمری را که از اصحاب جد و پدرش بود و ثقه و امین ایشان قرار داشت نایب خود قرار داد و به توسط وی به عرایض و سؤالات شیعه جواب می‌داد.

و پس از عثمان بن سعید، فرزندش محمد بن عثمان به نیابت امام منصوب شد و پس از وفات محمد بن عثمان عمری، ابو القاسم حسین بن روح نوبختی، نایب خاص بود و پس از وفات حسین بن روح نوبختی، علی بن محمد سمري نیابت ناحیه مقدسه امام را داشت.

و چند روز به مرگ علی بن محمد سمري (که در سال ۳۲۹ هجری اتفاق افتاد) مانده بود که از ناحیه مقدسه توقیعی صادر شد که در آن به علی بن محمد سمري ابلاغ شده بود که تا شش روز (دیگر) بدرود زندگی خواهد گفت و پس از آن در نیابت‌خاصه بسته، غیبت کبری واقع خواهد شد و تا روزی که خدا در ظهور آن حضرت اذن دهد، غیبت دوام خواهد یافت (۷۸) و به مقتضای این توقیع، غیبت امام زمان علیه السلام به دو بخش منقسم می‌شود.

اول «غیبت صغری»: که از سال ۲۶۰ هجری شروع نموده و در سال ۳۲۹ خاتمه می‌یابد و تقریباً هفتاد سال مدت امتداد آن می‌باشد.

دوم «غیبت کبری»: که از سال ۳۲۹ شروع کرده و تا وقتی که خدا بخواهد ادامه خواهد یافت. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در حدیث متفق علیه می‌فرماید: «اگر نمانده باشد از دنیا مگر یک روز، خدا آن روز را دراز می‌کند تا مهدی از فرزندان من ظهور نموده دنیا را پر از عدل و داد کند چنانکه از ظلم و جور پر شده باشد (۷۹).

بحث در ظهور مهدی (ع) از نظر عمومی

در بحث نبوت و امامت اشاره کردیم که به موجب قانون هدایت عمومی که در همه انواع آفرینش جاری است، نوع انسان به حکم ضرورت با نیرویی (نیروی وحی و نبوت) مجهز است که او را به سوی کمال انسانیت و سعادت نوعی راهنمایی می‌کند و بدیهی است که اگر این کمال و سعادت برای انسان که زندگیش اجتماعی است، امکان و وقوع نداشته باشد اصل تجهیز لغو و باطل خواهد بود و لغو در آفرینش وجود ندارد.

و با بیانی دیگر: بشر از روزی که در بسیط زمین سکنی ورزیده پیوسته در آرزوی یک زندگی اجتماعی مقرون به سعادت (به تمام معنا) می‌باشد و به امید رسیدن چنین روزی قدم بر می‌دارد و اگر این خواسته تحقق خارجی نداشت هرگز چنین آرزو و امیدی در نهاد وی نقش نمی‌بست چنانکه اگر غذایی نبود، گرسنگی نبود و اگر آبی نبود، تشنگی تحقق نمی‌گرفت و اگر تناسلی نبود، تمایل جنسی تصور نداشت.

از این روی، به حکم ضرورت (جبر) آینده جهان روزی را در بر خواهد داشت که در آن روز جامعه بشری پر از عدل و داد شده و با صلح و صفا همزیستی نماید و افراد انسانی غرق فضیلت و کمال شوند. و البته استقرار چنین وضعی به دست خود انسان خواهد بود و رهبر چنین جامعه‌ای منجی جهان بشری و به لسان روایات، «مهدی» خواهد بود.

در ادیان و مذاهب گوناگون که در جهان حکومت می‌کنند، مانند وثنیت و کلیمیت و مسیحیت و مجوسیت و اسلام، از کسی که نجات دهنده بشریت است، سخن به میان آمده و عموماً ظهور او را نوید داده‌اند اگر چه در تطبیق اختلاف دارند و حدیث متفق علیه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم «المهدی من ولدی».

یعنی: «مهدی موعود از فرزندان من (از نسل من) می‌باشد»، اشاره به همین معناست.

بحث در ظهور مهدی (ع) از نظر خصوصی

علاوه بر احادیث بی‌شماری که از طریق عامه و خاصه از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه اهل بیت علیهم السلام در ظهور مهدی علیه السلام و اینکه از نسل پیغمبر می‌باشد و با ظهور خود جامعه بشری را به کمال واقعی خواهد رسانید و حیات معنوی خواهد بخشید (۸۰).

روایات بی‌شمار دیگری وارد است که مهدی فرزند بلافصل امام حسن عسکری (امام یازدهم) می‌باشد (۸۱) و پس از تولد و غیبت طولانی، ظهور کرده جهان را پر از عدل و داد خواهد کرد، چنانکه با ظلم و جور پر شده باشد.

اشکالی چند و پاسخ آنها

الف: مخالفین شیعه اعتراض می‌کنند که طبق اعتقاد این طایفه، امام غایب باید تا کنون نزدیک به دوازده قرن عمر کرده باشد در صورتی که هرگز انسان عمر به این درازی نمی‌کند؟

پاسخ: بنای اعتراض به استبعاد است و البته عمر به این درازی و بیشتر از این قابل استبعاد می‌باشد ولی کسی که به اخباری که در خصوص امام غایب از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و سائر ائمه اهل بیت علیهم السلام وارد شده مراجعه نماید، خواهد دید نوع زندگی امام غایب را به طریق خرق عادت معرفی می‌کنند.

البته خرق عادت غیر از محال است و از راه علم هرگز نمی‌توان خرق عادت را نفی کرد، زیرا هرگز نمی‌توان اثبات کرد که اسباب و عواملی که در جهان کار می‌کنند تنها همانها هستند که ما آنها را دیده‌ایم و می‌شناسیم و دیگر اسبابی که ما از آنها خبر نداریم، یا آثار و اعمال آنها را ندیده‌ایم، یا نفهمیده‌ایم، وجود ندارد. از این روی ممکن است در فردی یا افرادی از بشر اسباب و عواملی به وجود آید که عمری بسیار طولانی هزار یا چندین هزار ساله برای ایشان تامین نماید و از اینجاست که جهان پزشکی تا کنون از پیدا کردن راهی برای عمرهای بسیار طولانی، نومید و مایوس نشده است.

این اعتراض از ملیین مانند کلیمیت و مسیحیت و اسلام که به موجب کتابهای آسمانی خودشان، خرق عادت و معجزات پیغمبران خدا را قبول دارند، بسیار شگفت آور است.

ب: مخالفین شیعه اعتراض می کنند که شیعه وجود امام را برای بیان احکام دین و حقایق آیین و راهنمایی مردم لازم می دانند و غیبت امام ناقض این غرض است، زیرا امامی که به واسطه غیبتش، مردم هیچگونه دسترسی به وی ندارند، فایده ای بر وجودش مترتب نیست و اگر خدا بخواهد امامی را برای اصلاح جهان بشری بر انگیزد قادر است که در موقع لزوم او را بیافریند دیگر به آفرینش چندین هزار سال پیش از موقع وی نیازی نیست.

پاسخ: اینان به حقیقت معنای امامت پی نبرده اند، زیرا در بحث امامت روشن شد که وظیفه امام تنها بیان صوری معارف و راهنمایی ظاهری مردم نیست و امام چنانکه وظیفه راهنمایی صورت مردم را به عهده دارد همچنان ولایت و رهبری باطنی اعمال را به عهده دارد و اوست که حیات معنوی مردم را تنظیم می کند و حقایق اعمال را به سوی خدا سوق می دهد.

بدیهی است که حضور و غیبت جسمانی امام در این باب تاثیری ندارد و امام از راه باطن به نفوس و ارواح مردم اشراف و اتصال دارد، اگر چه از چشم جسمانی ایشان مستور است و وجودش پیوسته لازم است اگر چه موقع ظهور و اصلاح جهانیش تا کنون نرسیده است.

خاتمه: پیام معنوی شیعه

پیام معنوی شیعه به جهانیان، یک جمله بیش نیست و آن این است که «خدا را بشناسید» و تعبیر دیگر: «راه خدا شناسی را پیش گیرید تا سعادتمند و رستگار شوید» و این همان جمله ای است که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم برای نخستین بار دعوت جهانی خود را به آن افتتاح فرمود: «ای مردم! خدا را به یگانگی بشناسید و اعتراف کنید تا رستگار شوید» در توضیح این پیام به طور اجمال می گوییم:

ما افراد بشر به حسب طبع دل داده بسیاری از مقاصد زندگی و لذا ید مادی هستیم، خوردنیها و نوشیدنیهای گوارا و پوشیدنیهای شیک و کاخها و منظره های فریبنده، همسر زیبا و دلنواز، دوستان صمیمی و ثروت سنگین از راه قدرت و سیاست مقام و جاه و بسط سلطه و فرمانروایی و خرد کردن هر چیزی که با خواسته های ما مخالفت می کند را می خواهیم و دوست داریم.

ولی با نهاد خدادادی خود می فهمیم که این همه لذا ید و مطالب برای انسان آفریده شده نه انسان برای آنها و آنها به دنبال انسان باید باشند نه انسان به دنبال آنها.

هدف نهایی، بودن شکم و پایین تر از شکم، منطق گاو و گوسفند است و دریدن و بریدن و بیچاره کردن دیگران، منطق ببر و گرگ و روباه است، منطق انسان، منطق فطری خرد می باشد و بس.

«منطق خرد» با واقع بینی خود، ما را به سوی پیروی حق هدایت می کند نه به سوی دلخواه انواع شهوترانی و خودبینی و خودخواهی. «منطق خرد» انسان را جزئی از جمله آفرینش می داند که هیچگونه استقلال و سرخودی ندارد و بر خلاف آنچه انسان خود را فرمانروای آفرینش پنداشته به گمان خود طبیعت سرکش را به خواسته های خود رام می کند و به زانو در می آورد خودش نیز آلت دست طبیعت و یکی از دستیاران و فرمانبرداران آن است.

«منطق خرد» انسان را دعوت می‌کند که در درکی که از هستی این جهان گذران دارد، دقیق شود تا روشن گردد که هستی جهان و هر چه در آن است از پیش خودشان نیست بلکه جهان و هر چه در آن است از یک منبع نامتناهی سرچشمه می‌گیرد تا روشن گردد که این همه زشت و زیبا و موجودات زمین و آسمان که در صورت واقعیتهای مستقل در دیده انسان جلوه می‌کند، در پناه واقعیت دیگری واقعیت دار می‌نمایند و در زیر پرتو آن پیدا و هویدا شده‌اند نه از خود و نه از پیش خود و چنانکه واقعیتهای و قدرتها و عظمت‌های دیروزی، امروز افسانه‌ای بیش نیستند واقعیتهای امروزی نیز همچنانند و بالاخره همه چیز در پیش خود افسانه‌ای بیش نیست.

تنها خداست که واقعیتهای غیر قابل زوال و همه چیز در پناه هستی او رنگ هستی می‌یابند و با روشنائی ذات او روشن و پیدا می‌شوند.

هنگامی که انسان با چنین درکی مجهز شود، آن وقت است که خیمه هستی او در پیش چشمش مانند حباب روی آب فرو می‌خوابد و عیانا مشاهده می‌کند که جهان و جهانیان به یک هستی نامحدود و حیات و قدرت و علم و هرگونه کمال نامتناهی تکیه زده‌اند و انسان و هر پدیده دیگر جهانی مانند دریچه‌های گوناگونی هستند که هر کدام به اندازه ظرفیت خود ماورای خود را که جهان ابدیت است نشان می‌دهند.

آن وقت است که انسان اصالت و استقلال را از خود و از هر چیز گرفته به صاحبش رد می‌کند و دل از هر جا کنده به خدای یگانه می‌پیوندد و در برابر عظمت و کبرای وی به چیزی جز وی سر تعظیم فرود نمی‌آورد.

آن وقت است که انسان تحت ولایت و سرپرستی پروردگار پاک قرار می‌گیرد، هر چه را بشناسد با خدا می‌شناسد و با هدایت و رهبری خدا با اخلاقی پاک و اعمالی نیک (آیین اسلام و تسلیم حق که آیین فطرت است) متلبس می‌گردد.

این است آخرین درجه کمال انسانی و مقام انسان کامل یعنی امام که به وهبت‌خدایی به این مقام رسیده و کسانی که از راه اکتساب به این کمال نائل شوند با اختلاف درجاتی که دارند پیروان حقیقی امام می‌باشند.

و از اینجا روشن می‌شود که خداشناسی و امام شناسی هرگز از هم جدا نمی‌شوند چنانکه خداشناسی و خود شناسی از هم جدا نمی‌شوند، زیرا کسی که هستی مجازی خود را بشناسد، هستی حقیقی خدای بی‌نیاز را شناخته است.

پایان.

پی‌نوشتها:

۱ - درباره مطالب مربوط به امامت و جانشینی پیغمبر اکرم (ص) و حکومت اسلامی به این مدارک مراجعه شود: تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۶ الی ۶۱. سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۲۲۳ - ۲۷۱. تاریخ ابی‌الفداء، ج ۱، ص ۱۲۶. غایة المرام، ص ۶۶۴ از مسند احمد و غیر آن.

۲ - برای اثبات خلافت علی بن ابیطالب به آیاتی از قرآن استدلال شده و از جمله آنها این آیه است: انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم راکعون
یعنی: «ولی امر و صاحب اختیار شما فقط خدا و رسولش و مؤمنان هستند که نماز می‌خوانند و در حال رکوع صدقه و زکات می‌دهند»، (سوره مائده، آیه ۵۵)

مفسرین سنی و شیعی اتفاق دارند که آیه مذکور در شان علی بن ابیطالب نازل شده است و روایات کثیری از عامه و خاصه نیز بر آن دلالت دارد.

ابوذر غفاری می‌گوید: روزی نماز ظهر را با پیغمبر خواندیم سائلی از مردم تقاضای کمک نمود ولی کسی به او چیزی نداد، سائل دستش را به جانب آسمان بلند کرده گفت: خدایا! شاهد باش در مسجد پیغمبر کسی به من چیزی نداد. علی بن ابیطالب در حال رکوع بود با انگشتش به سائل اشاره کرد، او انگشتش را از دست آن حضرت گرفت و رفت.

پیغمبر اکرم که جریان را مشاهده می‌فرمود سرش را به جانب آسمان بلند کرده عرضه داشت: خدایا! برادرم موسی به تو گفت: خدایا! شرح صدری به من عطا کن و کارهایم را آسان گردان و زبان گویایی به من بده تا سخنانم را بفهمند و برادرم هارون را وزیر و کمک من قرار بده، پس وحی نازل شد که ما بازوی تو را به واسطه برادرت محکم می‌گردانیم و نفوذ و تسلطی به شما عطا خواهیم نمود. خدایا! من هم پیغمبر تو هستم، صدری برایم عطا کن و کارهایم را آسان گردان و علی را وزیر و پشتیبانم قرار بده».

ابوذر می‌گوید: هنوز سخن پیغمبر تمام نشده بود که آیه نازل گشت (ذخائر العقبی، تالیف طبری، ط قاهره، سال ۱۳۵۶، ص ۱۶) حدیث مذکور با اندکی اختلاف در در المنثور، ج ۲، ص ۲۹۳ نیز نقل شده. بحرانی در کتاب غایة المرام، ص ۱۰۳، ۲۴ حدیث از کتب عامه و ۱۹ حدیث از کتب خاصه در شان نزول آیه نقل کرده است. از جمله آیات این آیه است: الیوم یثس الذین کفروا من دینکم فلا تخشوهم و اخشون الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا.

یعنی: «کفار امروز از برجیده شدن دستگاه اسلام ناامید شدند پس دیگر از آنان نهراسید ولی از من بترسید. و امروز دین شما را کامل و نعمت خود را بر شما تمام نمودم و اسلام را برای شما برگزیدم»، (سوره مائده، آیه ۳)

ظاهر آیه این است که: قبل از نزول آیه کفار امیدوار بودند که روزی خواهد آمد که دستگاه اسلام بر چیده شود، ولی خداوند متعال به واسطه انجام کاری آنان را برای همیشه از نابودی اسلام مایوس گردانیده و همان کار سبب کمال و استحکام اساس دین بوده است و لابد از امور جزئی مانند جعل حکمی از احکام نبوده بلکه موضوع قابل توجه و مهمی بوده که بقای اسلام مربوط به آن بوده است.

ظاهرا این آیه با آیه‌ای که در اواخر این سوره نازل گشته بی ربط نباشد: یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک و ان لم تفعل فما بلغت رسالتک و الله یعصمک من الناس.

یعنی: «ای پیغمبر! موضوعی را که به تو دستور دادیم به مردم ابلاغ کن که اگر ابلاغ نکنی رسالت خدا را انجام نداده‌ای. و خدا تو را از هر گونه خطری که متوجه تو باشد در امان خواهد داشت»، (سوره مائده، آیه ۷۲)

این آیه دلالت می‌کند که: خدا موضوع قابل توجه و بسیار مهمی را که اگر انجام نگیرد اساس اسلام و رسالت در خطر واقع می‌شود به پیغمبر دستور داده ولی از بس با اهمیت بوده پیغمبر از مخالفت و کارشکنی مردم می‌ترسیده و به انتظار موقعیت مناسب آن را به تاخیر می‌انداخته است، تا اینکه از جانب خدا امر مؤکد و فوری صادر شده که باید در انجام این دستور تعلل نورزی و از هیچ کس نهراسی. این موضوع هم لابد از قبیل احکام نبوده، زیرا تبلیغ یک یا چند قانون نه آن اهمیت را دارد که از عدم تبلیغش اساس اسلام واژگون گردد و نه پیغمبر اسلام از بیان قوانین ترسی داشته است.

این قرائن و شواهد، مؤید اخباری هستند که دلالت دارند که آیه‌های مذکور در غدیر خم درباره ولایت علی بن ابیطالب نازل گشته است. و بسیاری از مفسرین شیعه و سنی نیز آن را تأیید نموده‌اند.

ابو سعید خدری می‌گوید: پیغمبر در غدیر خم مردم را به سوی علی دعوت نموده بازوهای او را گرفته به طوری بلند کرد که سفیدی زیر بغل رسول خدا نمایان شد، سپس آیه نازل شد: الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا پس پیغمبر فرمود: «الله اکبر، از کامل شدن دین و تمامی نعمت و رضایت خدا و ولایت علی بعد از من».

سپس فرمود: «هر کس من صاحب اختیار و متصدی امور او هستم، علی صاحب اختیارش می‌باشد. خدایا! با دوست علی دوست باش و با دشمنش دشمنی کن. هر کس او را یاری نمود، تو یاریش کن و هر کس او را رها کرد تو نیز او را رها کن».

بحرانی در کتاب غایة المرام، ص ۳۳۶، ۶ حدیث از طرق عامه و ۱۵ حدیث از طرق خاصه در شان نزول آیه نقل کرده است. خلاصه سخن: دشمنان اسلام که در راه نابودی آن از هیچ کاری خودداری نمی‌نمودند و از همه جا مایوس گشتند فقط به یک جهت امیدوار بودند، آنها فکر می‌کردند که چون حافظ و نگهبان اسلام پیغمبر است وقتی از دنیا رفت، اسلام بی‌قیم و سرپرست می‌گردد و نابودی برایش حتمی خواهد بود. ولی در غدیر خم، اندیشه آنان باطل گشت و پیغمبر علی را به عنوان

سرپرست و متصدی اسلام به مردم معرفی نمود و پس از علی هم این وظیفه سنگین و ضروری به عهده دودمان پیغمبر که از نسل علی به وجود می‌آیند خواهد بود. (برای توضیح بیشتر رجوع شود به تفسیر المیزان، تالیف استاد علامه طباطبائی، ج ۵، ص ۱۷۷ - ۲۱۴ و ج ۶، ص ۵۰ - ۶۴)

«حدیث غدیر»: پیغمبر اسلام بعد از مراجعت از حجة الوداع در غدیر خم توقف نموده مسلمین را گرد آورده پس از ادای خطبه‌ای علی را به ولایت و پیشوائی مسلمین منصوب کرد.

براء می‌گوید: در سفر حجة الوداع خدمت رسول خدا بودم، وقتی به غدیر خم رسیدیم دستور داد آن مکان را پاکیزه نمودند سپس دست علی را گرفته طرف راست خودش قرار داد و فرمود آیا من اختیار دار شما نیستم؟ پاسخ دادند: اختیار ما به دست شما است. پس فرمود: «هر کس من مولا و صاحب اختیار او هستم، علی مولای او خواهد بود، خدا یا! با دوست علی دوستی و با دشمنش دشمنی کن».

پس عمر بن خطاب به علی گفت: این مقام گوارایت‌باد که تو مولای من و تمام مؤمنین شدی (البداية و النهايه، ج ۵، ص ۲۰۸ و ج ۷، ص ۳۴۶. ذخائر العقبی، تالیف طبری، ط قاهره، سال ۱۳۵۶، ص ۶۷. فصول المهمة، تالیف ابن صباغ، ج ۲، ص ۲۳. خصائص، تالیف نسائی، ط نجف، سال ۱۳۶۹ هجری ص ۳۱. بحرانی در کتاب غایة المرام، ص ۷۹ مانند این حدیث را به ۸۹ طریق از عامه و ۴۳ طریق از خاصه نقل کرده است)

«حدیث سفینه»: ابن عباس می‌گوید پیغمبر فرمود: «مثل اهل بیت من مثل کشتی نوح است که هر کس در آن سوار شد نجات یافت و هر کس تخلف نمود غرق گشت»، (ذخائر العقبی، ص ۲۰. الصواعق المحرقة، تالیف ابن حجر، ط قاهره، ص ۱۵۰ و ۸۴. تاریخ الخلفاء تالیف جلال الدین سیوطی، ص ۳۰۷. کتاب نور الابصار، تالیف شبلنجی، ط مصر، ص ۱۱۴. بحرانی در غایة المرام، ص ۲۳۷ حدیث مذکور را به یازده طریق از عامه و هفت طریق از خاصه نقل کرده است)

«حدیث ثقلین»: زید بن ارقم از پیغمبر نقل کرده که فرمود: «گویا خدا مرا به سوی خویش دعوت نموده باید اجابت کنم ولی دو چیز بزرگ و وزین را در بین شما می‌گذارم: کتاب خدا و اهل بیت، مواظب باشید که چگونه با آنها رفتار می‌کنید، آن دو امر هرگز از هم جدا نخواهند شد تا اینکه بر کوثر بر من وارد شوند»، (البداية و النهايه، ج ۵، ص ۲۰۹. ذخائر العقبی، ص ۱۶. فصول المهمة، ص ۲۲ خصائص، ص ۳۰ الصواعق المحرقة، ص ۱۴۷. در غایة المرام، ص ۳۹ حدیث از عامه و ۸۲ حدیث از خاصه نقل شده است)

حدیث ثقلین از احادیث مسلم و قطعی است که به سندهای بسیار و عبارات مختلفی روایت شده و سنی و شیعه به صحتش اعتراف و اتفاق دارند. از این حدیث و امثالش چند مطلب مهم استفاده می‌شود:

۱ - چنانچه قرآن تا قیامت در بین مردم باقی می‌ماند، عترت پیغمبر نیز تا یامت باقی خواهند ماند، یعنی هیچ زمانی از وجود امام و رهبر حقیقی خالی نمی‌گردد.

۲ - پیغمبر اسلام به وسیله این دو امانت بزرگ، تمام احتیاجات علمی و دینی مسلمین را تأمین نموده و اهل بیتش را به عنوان مرجع علم و دانش به مسلمین معرفی کرده اقوال و اعمالشان را معتبر دانسته است.

۳ - قرآن و اهل بیت نباید از هم جدا شوند و هیچ مسلمانی حق ندارد از علوم اهل بیت اعراض کند و خودش را از تحت ارشاد و هدایت آنان بیرون نماید.

۴ - مردم اگر از اهل بیت اطاعت کنند و به اقوال آنان تمسک جویند، گمراه نمی‌شوند و همیشه حق در نزد آنهاست.

۵ - جمیع علوم لازم و احتیاجات دینی مردم در نزد اهل بیت موجود است و هر کس از آنها پیروی نماید در ضلالت واقع نمی‌شود و به سعادت حقیقی نایل می‌گردد، یعنی اهل بیت از خطا و اشتباه معصومند. و به واسطه همین قرینه معلوم می‌شود که مراد از اهل بیت و عترت تمام خویشان و اولاد پیغمبر نیست بلکه افراد معینی می‌باشند که از جهت علوم دین، کامل باشند و خطا و عصیان در ساحت وجودشان راه نداشته باشد تا صلاحیت رهبری داشته باشند و آنها عبارتند از علی بن ابیطالب و یازده فرزندش که یکی پس از دیگری به امامت منصوب شدند. چنانچه در روایات نیز به همین معنا تفسیر شده است. از باب نمونه: ابن عباس می‌گوید به پیغمبر اکرم گفتم خویشان تو که دوست داشتن آنها واجب است کیانند؟ فرمود: «علی و فاطمه و حسن و حسین»، (ینابیع الموده، ص ۳۱۱) جابر می‌گوید پیغمبر فرمود: «خدا ذریه هر پیغمبری را در صلب خودش قرار داد ولی ذریه مرا در صلب علی قرار داد»، (ینابیع الموده، ص ۳۱۸).

«حدیث حق»: ام سلمه می گوید از رسول خدا شنیدم که می فرمود: «علی با حق و قرآن می باشد و حق و قرآن نیز با علی خواهند بود و از هم جدا نمی شوند تا اینکه بر کوثر بر من وارد شوند»، (در غایه المرام، ص ۵۳۹ این مضمون با چهارده حدیث از عامه و ده حدیث از خاصه نقل شده است)

«حدیث منزلت»: سعد بن وقاص می گوید رسول خدا به علی فرمود: «آیا راضی نیستی که تو نسبت به من مانند هارون نسبت به موسی باشی جز اینکه بعد از من پیغمبری نخواهد بود؟»، (البدایه و النهایه، ج ۷، ص ۳۳۹. ذخائر العقبی، ص ۶۳.

فصول المهمه، ص ۲۱. کفایه الطالب، تالیف گنجی شافعی، ص ۱۴۸ - ۱۵۴. خصائص، ص ۱۹ - ۲۵. صواعق، ص ۱۷۷. در غایه المرام، ص ۱۰۹، صد حدیث از عامه و هفتاد حدیث از خاصه نقل است)

«حدیث دعوت عشیره»: پیغمبر (ص) خویشانش را برای صرف غذا دعوت نمود پس از تناول غذا به آنان فرمود: «من کسی را سراغ ندارم که بهتر از آنچه را که من برای شما آورده ام برای قومش آورده باشد. خدا به من دستور داده که شما را به سویش دعوت کنم پس کیست که در این امر با من کمک کند و برادر و وصی و خلیفه من در بین شما گردد؟»

تمام مردم سکوت کردند ولی علی در عین حال که از همه کوچکتر بود عرضه داشت: من وزیر و یار شما می شوم. پس پیغمبر دست بر گردن او نهاده فرمود: این برادر و وصی و خلیفه من است، باید از او اطاعت کنید. پس آن جماعت از جاحرکت نموده می خندیدند و به ابو طالب می گفتند: محمد به تو دستور داد که از پسر ت اطاعت کنی (تاریخ ابی الفداء، ج ۱، ص ۱۱۶)

و از اینگونه احادیث زیاد است از جمله حذیفه می گوید رسول خدا فرمود: «اگر علی را خلیفه و جانشین من قرار بدهید - و گمان نمی کنم چنین کاری را انجام بدهید - او را راهنمایی با بصیرت خواهید یافت که شما را به راه راست وادار می کند»، (حلیله الاولیاء، تالیف ابو نعیم، ج ۱، ص ۶۴. کفایه الطالب، ط نجف، سال ۱۳۵۶، ص ۶۷)

ابن مردویه می گوید پیغمبر فرمود: «هر کس دوست دارد حیات و مرگش مانند من باشد و ساکن بهشت گردد، بعد از من دوست دار علی باشد و به اهل بیت من اقتدا کند، زیرا آنها عترت من و از گل من آفریده شده اند و علم و فهم من نصیب آنان گشته پس بدا به حال کسانی که فضل آنها را تکذیب نمایند، شفاعتم هرگز شامل حالشان نخواهد شد»، (منتخب کنز العمال که در حاشیه مسند احمد به چاپ رسیده، ج ۵، ص ۹۴)

۳ - البدایه و النهایه، ج ۵، ص ۲۷۷. شرح ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۳۳. الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۲۱۷. تاریخ الرسل و الملوك، تالیف طبری، ج ۲، ص ۴۳۶.

۴ - الکامل، تالیف ابن اثیر، ج ۲، ص ۲۹۲. شرح ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۵۴.

۵ - شرح ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۳۴.

۶ - تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۳۷.

۷ - البدایه و النهایه، ج ۶، ص ۳۱۱.

۸ - سوره انعام، آیه ۸۹.

۹ - سوره بقره، آیه ۱۲۴.

۱۰ - سوره انبیا، آیه ۷۳.

۱۱ - از باب نمونه: و الكتاب المبين انا جعلناه قرآنا عربيا لعلكم تعقلون و انه في ام الكتاب لدينا لعلی حکیم یعنی: «قسم به این کتاب روشن! ما قرآن را عربی قرار دادیم شاید تعقل کنید. و این قرآن در ام الكتاب نزد ما عالی و حکیم است». (سوره زخرف، آیه ۴)

۱۲ - مانند این آیات: و جاءت كل نفس معها سائق وشهيد لقد كنت في غفلة من هذا فكشفنا عنك غطاءك فبصرك اليوم حديد.

یعنی: «تمام نفوس با گواه و مامور در قیامت مبعوث می گردند (و به آنان گفته می شود) تو از این زندگی غافل بودی، پس ما پرده غفلت را از دیدگانت برداشتیم و اکنون دیدگاهات تیز بین شده است»، (سوره ق، آیه ۲۱)

من عمل صالحا من ذكر او انثى و هو مؤمن فلنحيينه حيوة طيبة .

یعنی: «هر کس عمل نیکی انجام دهد و مؤمن باشد، ما او را زنده می کنیم، زندگی پاکیزه و خوبی»، (سوره نحل، آیه ۹۷)

استجيبوا لله و للرسول اذا دعاكم لما يحييكم .

یعنی: «وقتی که خدا و رسول شما را به چیزی دعوت کردند که زنده تان می کند اجابت کنید»، (سوره انفال، آیه ۲۴)

یوم تجد کل نفس ما عملت من خیر محضرا و ما عملت من سوء .

یعنی: «روزی که هر کس هر کار خوب و بدی انجام داده حاضر بیابد»، (سوره آل عمران، آیه ۳۰)

انا نحن نحي الموتی و نكتب ما قدموا و آثارهم و کل شیء احصیناه فی امام مبین .

یعنی: «ما مردگان را زنده می‌کنیم و اعمال و آثارشان را ثبت می‌کنیم و همه چیز را در امام مبین احصا کرده‌ایم»، (سوره یس، آیه ۱۲)

۱۳ - از باب نمونه: خداوند متعال در حدیث معراج به پیغمبر می‌فرماید: فمن عمل برضائی الزمه ثلث خصال اعرضه شکرا لا یخالطه الجهل و ذکرا لا یخالطه النسیان و محبة لا یؤثر علی محبتی محبة المخلوقین. فاذا احببتنی، احببتہ و افتح عین قلبه الی جلالی و لا اخفی علیہ خاصۃ خلقی و اناجیه فی ظلم الیل و نور النهار حتی ینقطع حدیثه مع المخلوقین و مجالسته معهم و اسمعه کلامی و کلام ملائکتی و اعرفه السر الذین سترته عن خلقی و البسه الحیا حتی یستحی منه الخلق و یمشی علی الارض مغفورا له و اجعل قلبه واعیا و بصیرا و لا اخفی علیہ شیئا من جنۃ و لا نار و اعرفه ما یمر علی الناس فی القیامۃ من الهول و الشدة»، (بحار الانوار، چاپ کمپانی، ج ۱۷، ص ۹)

«عن ابیعبد الله علیه السلام قال استقبل رسول الله صلى الله عليه و آله حارثه بن مالک بن النعمان الانصاری فقال له: کیف انت یا حارثه بن مالک؟ فقال: یا رسول الله مؤمن حقا فقال رسول الله لكل شیء حقیقه فما حقیقه قولک؟ فقال یا رسول الله عرفت نفسی عن الدنیا فاسهرت لیلی و اظلمات هو اجری فکانی انظر الی عرش ربی و قد وضع للحساب و کانی انظر الی اهل الجنة یتزاورون فی الجنة و کانی اسمع عوا اهل فی النار فقال رسول الله: عبد نور الله قلبه»، (وافی، تالیف فیض، جزء سوم، ص ۳۳)

۱۴ - و جعلناهم ائمة یمهدون بامرنا و اوحینا الیهم فعل الخیرات

یعنی: «ما آنها را امام قرار دادیم که به وسیله امر ما مردم را هدایت کنند و انجام کارهای نیک را به آنها وحی کردیم»، (سوره انبیاء، آیه ۷۳)

و جعلنا منهم ائمة یمهدون بامرنا لما صبروا

یعنی: «ما بعضی از آنها را امام قرار دادیم تا مردم را به وسیله امر ما هدایت کنند، زیرا آنان صبر کردند»، (سوره سجد، آیه ۳۴)

از اینگونه آیات استفاده می‌شود که امام، علاوه بر ارشاد و هدایت ظاهری، دارای یک نوع هدایت و جذب معنوی است که از سنخ عالم امر و تجرد می‌باشد. و به وسیله حقیقت و نورانیت و باطن ذاتش، در قلوب شایسته مردم تاثیر و تصرف می‌نماید و آنها را به سوی مرتبه کمال و غایت ایجاد، جذب می‌کند (دقت شود)

۱۵ - از باب نمونه: «عن جابر بن سمرۃ قال سمعت رسول الله يقول: لا یزال هذا الدین عزیزا الی اثنی عشر خلیفه قال: فکبر الناس و ضجوا ثم قال کلمۃ خفیۃ، قلت لابی: یا ابة، ما قال؟ قال: کلهم من قریش»، (صحیح ابی داوود، ج ۲، ص ۲۰۷. مسند احمد، ج ۵، ص ۹۲ و چندین حدیث دیگر قریب به همین مضمون)

«عن سلمان الفارسی قال: دخلت علی النبی صلی الله علیه و آله فاذا الحسین علی فخذیه و هو یقبل عینی و یقبل فاه و یقول: انت سید ابن سید و انت امام ابن امام و انت حجة ابن حجة و انت ابو حجج تسعة، تاسعهم قائمهم»، (ینابیع الموده، تالیف سلیمان بن ابراهیم قندوزی، چاپ هفتم، ص ۳۰۸)

۱۶ - ر. ک: الغدیر، امینی. غایۃ المرام، سید هاشم بحرانی. اثبات الهداه، محمد بن حسن حر عاملی. ذخائر العقبی، محب الدین احمد بن عبد الله طبری. مناقب، خوارزمی. تذکرۃ الخواص، سبط ابن جوزی. ینابیع الموده، سلیمان ابراهیم حنفی. فصول المهمه، ابن صباغ. دلائل الامامه، محمد بن جریر طبری. النص و الاجتهاد، شرف الدین موسوی. اصول کافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج ۱. الارشاد، مفید.

۱۷ - فصول المهمه (چاپ دوم) ص ۱۴. مناقب خوارزمی، ص ۱۷.

۱۸ - ذخائر العقبی (چاپ قاهره، سال ۱۳۵۶) ص ۵۸. مناقب خوارزمی (چاپ نجف، سال ۱۳۸۵ هجری) ص ۱۶ - ۲۲. ینابیع الموده (چاپ هفتم) ص ۶۸ - ۷۲.

۱۹ - ارشاد مفید (چاپ تهران، سال ۱۳۷۷) ص ۴. ینابیع الموده، ص ۱۲۲.

- ٢٠ - فصول المهمة، ص ٢٨ - ٣٠. تذكرة الخواص (چاپ نجف، سال ١٣٨٣ هجری) ص ٣٤. ینابیع الموده، ص ١٠٥. مناقب خوارزمی، ص ٧٣ و ٧٤.
- ٢١ - فصول المهمة، ص ٣٤.
- ٢٢ - فصول المهمة، ص ٢٠. تذكرة الخواص، ص ٢٠ - ٤٢. ینابیع الموده، ص ٦٥ - ٦٣.
- ٢٣ - تذكرة الخواص، ص ١٨. فصول المهمة، ص ٢١. مناقب خوارزمی، ص ٧٤.
- ٢٤ - مناقب آل ابیطالب، تالیف محمد بن علی بن شهر اشوب (چاپ قم) ج ٣، ص ٦٢ و ٢١٨. غایة المرام، ص ٥٣٩. ینابیع الموده، ص ١٠٤.
- ٢٥ - مناقب آل ابیطالب، ج ٣، ص ٣١٢. فصول المهمة، ص ١١٣ - ١٢٣. تذكرة الخواص، ص ١٧٢ - ١٨٣.
- ٢٦ - تذكرة الخواص، ص ٢٧.
- ٢٧ - تذكرة الخواص، ص ٢٧. مناقب خوارزمی، ص ٧١.
- ٢٨ - مناقب آل ابیطالب، ج ٣، ص ٢٢١. مناقب خوارزمی، ص ٩٢.
- ٢٩ - نهج البلاغه، جزء ٣، کتاب ٢٤.
- ٣٠ - مناقب ابن شهر اشوب، ج ٤، ص ٢١ و ٢٥. ذخائر العقبی، ص ٦٧ و ١٢١.
- ٣١ - مناقب ابن شهر اشوب، ج ٤، ص ٢٨. دلائل الامامة، محمد بن جریر طبری (چاپ نجف، سال ١٣٦٩ هجری) ص ٦٠ - فصول المهمة، ص ١٣٣. تذکره الخواص، ص ١٩٣. تاریخ یعقوبی (چاپ نجف سال ١٣١٤ هجری) ج ٢، ص ٢٠٤. اصول کافی، ج ١، ص ٤٦١.
- ٣٢ - ارشاد مفید، ص ١٧٢. مناقب ابن شهر اشوب، ج ٤، ص ٣٣. فصول المهمة، ص ١٤٤.
- ٣٣ - ارشاد مفید، ص ١٧٢. مناقب ابن شهر اشوب، ج ٤، ص ٣٣. الامامة و السياسة، عبد الله بن مسلم بن قتيبة، ج ١، ص ١٦٣. فصول المهمة، ص ١٤٥. تذكرة الخواص، ص ١٩٧.
- ٣٤ - ارشاد مفید، ص ١٧٣. مناقب ابن شهر اشوب، ج ٤، ص ٣٥. الامامة و السياسة ج ١، ص ١٦٤.
- ٣٥ - ارشاد مفید، ص ١٧٤. مناقب ابن شهر اشوب، ج ٤، ص ٤٢. فصول المهمة، ص ١٤٦. تذكرة الخواص، ص ٢١١.
- ٣٦ - ارشاد مفید، ص ١٨١. اثبات الهداه، ج ٥، ص ١٢٩ و ١٣٤.
- ٣٧ - ارشاد مفید، ص ١٧٩. اثبات الهداه، ج ٥، ص ١٦٨ - ٢١٢. اثبات الوصیه، مسعودی (چاپ تهران، سال ١٣٢٠) ص ١٢٥.
- ٣٨ - ارشاد مفید، ص ١٨٢. تاریخ یعقوبی، ج ٢، ص ٢٢٦ - ٢٢٨. فصول المهمة، ص ١٦٣.
- ٣٩ - مناقب ابن شهر اشوب، ج ٤، ص ٨٨.
- ٤٠ - مناقب ابن شهر اشوب، ج ٤، ص ٨٨. ارشاد مفید، ص ١٨٢. الامامة و السياسة، ج ١، ص ٢٠٣. تاریخ یعقوب، ج ٢، ص ٢٢٩. فصول المهمة، ص ١٦٣. تذكرة الخواص، ص ٢٣٥.
- ٤١ - ارشاد مفید، ص ٢٠١.
- ٤٢ - مناقب ابن شهر اشوب، ج ٤، ص ٨٩.
- ٤٣ - ارشاد مفید، ص ٢٠١. فصول المهمة، ص ١٦٨.
- ٤٤ - ارشاد مفید، ص ٢٠٤. فصول المهمة، ص ١٧٠. مقاتل الطالبیین (چاپ دوم) ص ٧٣.
- ٤٥ - ارشاد مفید، ص ٢٠٥. فصول المهمة، ص ١٧١. مقاتل الطالبیین، ص ٧٣.
- ٤٦ - مناقب ابن شهر اشوب، ج ٤، ص ٩٨.
- ٤٧ - مناقب ابن شهر اشوب، ج ٤، ص ٩٩. ارشاد مفید، ص ٢١٤.
- ٤٨ - مناقب ابن شهر اشوب، ج ٤، ص ٩٨. ارشاد مفید، ص ٢١٤.
- ٤٩ - بحار الانوار (چاپ کمپانی) ج ١٠، ص ٢٠٠، ٢٠٢ و ٢٠٣.
- ٥٠ - مقاتل الطالبیین، ص ٥٢ و ٥٩.
- ٥١ - تذكرة الخواص، ص ٣٢٤. اثبات الهداه، ج ٥، ص ٢٤٢.
- ٥٢ - مناقب ابن شهر اشوب، ج ٤، ص ١٧٦. دلائل الامامة، ص ٨٠. فصول المهمة، ص ١٩٠.
- ٥٣ - ارشاد مفید، ص ٢٤٦. فصول المهمة، ص ١٩٣. مناقب ابن شهر اشوب، ج ٤، ص ١٩٧.

- ۵۴ - اصول کافی، ج ۱، ص ۴۶۹. ارشاد مفید، ص ۲۴۵. فصول المهمه، ص ۲۰۲ و ۲۰۳.
- تاریخ یعقوبی، ج ۳، ص ۶۳. تذکره الخواص، ص ۳۴۰. دلائل الامامه، ص ۹۴. مناقب ابن شهر اشوب، ج ۴، ص ۲۱۰.
- ۵۵ - ارشاد مفید، ص ۲۴۵ - ۲۵۳. ر. ک: رجال کشی، محمد بن عمر بن عبد العزیز کشی. و رجال طوسی، محمد بن حسن طوسی، فهرست طوسی و سایر کتابهای رجال.
- ۵۶ - اصول کافی، ج ۱، ص ۴۷۲. دلائل الامامه، ص ۱۱۱. ارشاد مفید، ص ۲۵۴. تاریخ یعقوبی، ج ۳، ص ۱۱۹. فصول المهمه، ص ۲۱۲. تذکره الخواص، ص ۳۴۶. مناقب ابن شهر اشوب، ج ۴، ص ۲۸۰.
- ۵۷ - ارشاد مفید، ص ۲۵۴. فصول المهمه، ص ۲۰۴. مناقب ابن شهر اشوب، ج ۴، ص ۲۴۷.
- ۵۸ - فصول المهمه، ص ۲۱۲. دلائل الامامه، ص ۱۱۱. اثبات الوصیه، ص ۱۴۲.
- ۵۹ - اصول کافی، ج ۱، ص ۳۱۰.
- ۶۰ - اصول کافی، ج ۱، ص ۴۷۶. ارشاد مفید، ص ۲۷۰. فصول المهمه، ص ۲۱۴ - ۲۲۳. دلائل الامامه، ص ۱۴۶ - ۱۴۸. تذکره الخواص، ص ۳۴۸ - ۳۵۰. مناقب ابن شهر اشوب، ج ۴، ص ۳۲۴. تاریخ یعقوبی، ج ۳، ص ۱۵۰.
- ۶۱ - ارشاد مفید، ص ۲۷۹ - ۲۸۳. دلائل الامامه، ص ۱۴۸ و ۱۵۴. فصول المهمه، ص ۲۲۲. مناقب ابن شهر اشوب، ج ۴، ص ۳۲۳ و ۳۲۷. تاریخ یعقوبی، ج ۳، ص ۱۵۰.
- ۶۲ - اصول کافی، ج ۱، ص ۴۸۶. ارشاد مفید، ص ۲۸۴ - ۲۹۶. دلائل الامامه، ص ۱۷۵ - ۱۷۷. فصول المهمه، ص ۲۲۵ - ۲۴۶. تاریخ یعقوبی، ج ۳، ص ۱۸۸.
- ۶۳ - اصول کافی، ج ۱، ص ۴۸۸. فصول المهمه، ص ۲۳۷.
- ۶۴ - دلائل الامامه، ص ۱۹۷. مناقب ابن شهر اشوب، ج ۴، ص ۳۶۳.
- ۶۵ - اصول کافی، ج ۱، ص ۴۸۹. ارشاد مفید، ص ۲۹۰. فصول المهمه، ص ۲۳۷. تذکره الخواص، ص ۳۵۲. مناقب ابن شهر اشوب، ج ۴، ص ۳۶۳.
- ۶۶ - مناقب ابن شهر اشوب، ج ۴، ص ۳۵۱. احتجاج، احمد بن علی بن ابی طالب الطبرسی (چاپ نجف، سال ۱۳۸۵ هجری) ج ۲، ص ۱۷۰ - ۲۳۷.
- ۶۷ - ارشاد مفید، ص ۲۹۷. اصول کافی، ج ۱، ص ۴۹۲ - ۴۹۷. دلائل الامامه، ص ۲۰۱ - ۲۰۹. مناقب ابن شهر اشوب، ج ۴، ص ۳۷۷ - ۳۹۹. فصول المهمه، ص ۲۴۷ - ۲۵۸. تذکره الخواص، ص ۳۵۸.
- ۶۸ - اصول کافی، ج ۱، ص ۴۹۷ - ۵۰۲. ارشاد مفید، ص ۳۰۷. دلائل الامامه، ص ۲۱۶ - ۲۲۲. فصول المهمه، ص ۲۵۹ - ۲۶۵. تذکره الخواص، ص ۳۶۲. مناقب ابن شهر اشوب، ج ۴، ص ۴۰۱ - ۴۲۰.
- ۶۹ - ارشاد مفید، ص ۳۰۷ - ۳۱۳. اصول کافی، ج ۱، ص ۵۰۱. فصول المهمه، ص ۲۶۱. تذکره الخواص، ص ۳۵۹. مناقب ابن شهر اشوب، ج ۴، ص ۴۱۷. اثبات الوصیه، ص ۱۷۶. تاریخ یعقوبی، ج ۳، ص ۲۱۷.
- ۷۰ - مقاتل الطالبیین، ص ۳۹۵.
- ۷۱ - مقاتل الطالبیین، ص ۳۹۵ و ۳۹۶.
- ۷۲ - ارشاد مفید، ص ۳۱۵. دلائل الامامه، ص ۲۲۳. فصول المهمه، ص ۲۶۶ - ۲۷۲. مناقب ابن شهر اشوب، ج ۴، ص ۴۲۲. اصول کافی، ج ۱، ص ۵۰۳.
- ۷۳ - ارشاد مفید، ص ۳۲۴. اصول کافی، ج ۱، ص ۵۱۲. مناقب ابن شهر اشوب، ج ۴، ص ۴۲۹ و ۴۳۰.
- ۷۴ - ر. ک: صحیح ترمذی، ج ۹، باب ما جاء فی المهدي. صحیح ابی داوود، ج ۲، کتاب المهدي. صحیح ابن ماجه، ج ۲، باب خروج المهدي. ينابيع الموده. البيان في اخبار صاحب الزمان، محمد بن يوسف شافعي. نور الابصار شبلنجی. مشکوة المصابيح، محمد بن عبد الله خطيب. الصواعق المحرقة، ابن حجر. اسعاف الراغبين، محمد الصبان، فصول المهمه. صحیح مسلم. الغيبة، محمد بن ابراهيم نعماني: کمال الدين، شيخ صدوق. اثبات الهداه، محمد بن حسن حر عاملی. بحار الانوار، مجلسی، ج ۵۱ و ۵۲.
- ۷۵ - اصول کافی، ج ۱، ص ۵۰۵. ارشاد مفید، ص ۳۱۹.
- ۷۶ - ر. ک: رجال کشی، رجال طوسی، فهرست طوسی و سایر کتابهای رجال.

۷۷ - بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۴۲ و ۳۴۳ - الغیبه، محمد بن حسن طوسی (چاپ دوم) ص ۲۱۴ - ۲۴۳. اثبات الهداه، ج ۶ و ۷.

۷۸ - بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۶۰ و ۳۶۱. الغیبه، شیخ طوسی، ص ۲۴۲.

۷۹ - از باب نمونه: «عبد الله بن مسعود قال قال النبي صلى الله عليه و آله: لو لم يبق من الدنيا الا يوم واحد لطول الله ذلك اليوم حتى يبعث فيه رجلا من امتي و من اهل بيتي يواطى اسمه اسمي يملأ الارض قسطا عدلا كما ملئت جورا و ظلما»، (فصول المهمه، ص ۲۷۱)

۸۰ - از باب نمونه: «قال ابو جعفر عليه السلام: اذا قام قائمنا وضع الله يده على رؤوس العباد فجمع به عقولهم و كملت بها احلامهم»، (بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۲۸ و ۳۳۶)

«قال ابو عبد الله عليه السلام: العلم سبعة و عشرون حرفا فجميع ما جاءت به الرسل حرفان فلم يعرف الناس حتى اليوم غير الحرفين. فاذا قام قائمنا اخرج الخمسة و العشرين حرفا فبثها في الناس و ضم اليها الحرفين حتى يبثها سبعة و عشرين حرفا»، (بحار الانوار، ج ۵۲ ص ۳۳۶)

۸۱ - از باب نمونه: «قال علي بن موسى الرضا عليه السلام في حديث (الي ان قال) الامام بعدى محمد ابني و بعد محمد ابنه علي و بعد علي ابنه الحسن و بعد الحسن ابنه الحجة القائم المنتظر في غيبته المطاع في ظهوره لو لم يبق من الدنيا الا يوم واحد لطول الله ذلك اليوم حتى يخرج فيملأها عدلا كما ملئت جورا و اما متى فاخبار عن الوقت و لقد حدثني ابي عن ابيه عن آباءه عن علي (ع) ان النبي (ص) قيل له: يا رسول الله متى يخرج القائم من ذريتك فقال: مثله مثل الساعة لا يجليها لوقتها الا هو ثقلت في السموات و الارض لا ياتيكم الا بغتة»، (بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۱۵۴)

«صقر بن ابي دلف قال: سمعت ابا جعفر محمد بن الرضا عليه السلام يقول: الامام بعدى ابني علي، امره امرى و قوله قولى و طاعته طاعتى و الامام بعده ابنه الحسن، امره امر ابيه و قوله قول ابيه و طاعته طاعة ابيه. ثم سكت، فقلت له: يا بن رسول الله فمن الامام بعد الحسن فبكى بكاء شديدا ثم قال: ان من بعد الحسن ابنه القائم بالحق المنتظر»، (بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۱۵۸)

«موسى بن جعفر البغدادي قال سمعت ابا محمد الحسين بن علي يقول: كانى بكم و قد اختلفتم بعدى في الخلف منى اما ان المقر بالائمه بعد رسول الله المنكر لولدى كمن اقر بجميع انبياء الله و رسوله ثم انكر نبوة محمد رسول الله و المنكر لرسول الله كمن انكر جميع الانبياء لان طاعة آخرنا كطاعة اولنا و المنكر لآخرنا كالمنكر لاولنا اما ان لولدى غيبة يرتاب فيها الناس الا من عصمه الله»، (بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۱۶۰)

آشنایی با علما و بزرگان شیعه در قرون اولیه

چند نکته:

۱ - در این بخش با زندگانی عالمان و بزرگان شیعه که در ترویج معارف دینی و علوم اسلامی تلاش علمی انجام داده باشند آشنا می شویم. (معرفی اجمالی زندگانی ائمه «علیهم السلام» به بخش عقاید احاله شده است).

۲ - چون شمارگان علما و بزرگان شیعه طی قرون چهارده گانه بسیار است لذا در این جا به ذکر اجمالی شخصیت های شیعه در قرون اولیه یعنی تا حدود قرن پنجم هجری اکتفا شده است. علاوه اینکه همه علما شیعه در این قرون نیز مورد استقصا قرار نگرفتند و تنها بعضی از آنها معرفی شده اند.

۳ - برای اینکه در معرفی علما، نظم و ترتیبی را لحاظ کرده باشیم بر اساس علوم متداول در حوزه های علمیه، شخصیت های شیعه را دسته بندی می کنیم و بخاطر اینکه بسیاری از شخصیت های شیعه جامع علوم مختلف بوده اند ممکن است نام برخی از شخصیت ها در دسته های مختلف تکرار گردد.

۴ - این مقاله تلخیص و ترجمه فصل دوازدهم از جلد ششم کتاب «بحوث فی الملل و النحل» تألیف استاد جعفر سبحانی است.

با توجه به این نکات اصل بحث را آغاز می‌کنیم.

الف: علما شیعه و علوم ادبی عرب.

۱ - ابو الاسود الدؤلی که به دستور امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام، علم نحو را تدوین نموده است. او از بزرگان تابعین و از اصحاب حضرت علی (ع) است که در رکاب آن حضرت در جنگ صفین حضور داشته و سپس در بصره اقامت گزیده و بسر می‌برده است.

شیخ ابو الحسن سلامه شامی می‌گوید: ابوالاسود روزی بر امیرالمؤمنین علیه السلام وارد شد و آن حضرت را در حال تفکر دید. علت تفکر را پرسید، حضرت فرمود: «شنیدم بعضی از مردم اشتباه می‌کنند (قرآن را نادرست می‌خوانند) و اراده دارم کتابی بنویسم که کلام عرب را در آن جمع کنم» گفتم: اگر چنین کنی گروههایی را از هلاکت می‌رهانی، پس آن حضرت ورقه‌ای را به من داد که در آن نوشته شده بود: «کلمه، اسم و فعل و حرف است، اسم چیزی است که دلالت بر مسمی کند، و فعل چیزی است که دلالت بر حرکت مسمی کند، و حرف چیزی است که از معنایی خبر دهد که اسم و فعل نیست» و همین طور اضافه می‌فرمودند، ابوالاسود می‌گوید: از حضرت اجازه گرفتم که نظیر آنچه ایشان انجام داد چیزی بنگارم که حضرت نیز اجازه دادند، پس آنچه می‌نوشتیم نزد آن حضرت می‌آوردیم، و ایشان گاهی چیزی بر آن اضافه می‌فرمود و گاهی چیزی را حذف می‌نمود. و در روایت دیگری است که حضرت ورقه‌ای به ابوالاسود دادند و فرمودند: «انح نحو هذه» مثل این برو و به همین جهت علم نحو به این نام، معروف گردید. (۱)

۲ - خلیل بن احمد فراهیدی: از اصحاب امام صادق (ع) بوده است، و کسی است که علم نحو را گسترش داده و آن را منقح نموده است.

۳ - عطاء بن ابی‌الاسود: از اصحاب امام حسین (ع) بوده و سیوطی او را استاد اصمعی و ابو عبیده می‌داند. (۲)

۴ - ابوجعفر محمد بن الحسن بن ابی‌ساره رواسی کوفی، از اصحاب امام باقر و امام صادق (علیهما السلام) است. و سیوطی او را استاد کسائی و فراء معرفی نموده است. (۳)

۵ - حمران بن اعین، برادر زراره [راوی و محدث معروف]، امام در نحو است، فراء و حمزه (یکی از قراء هفت‌گانه) در نزد او حدیث و قرائت را فرا گرفتند. حمران بن اعین از اصحاب امام سجاد و امام باقر و امام صادق (علیهما السلام) است.

۶ - ابوعثمان، بکر بن محمد، مازنی: ادبیات را نزد اسماعیل بن میثم آموخته و مؤلف کتاب التصریف و تعلیق و کتاب ما یلحن فیه العامة، در ادبیات است و در سنه ۲۴۸ هـ از دنیا رفت. (۴)

۷ - یعقوب بن اسحاق سکیت: از یاران خاص امام جواد و امام هادی (علیهما السلام) بوده و در ادبیات عرب و علم لغت صاحب نام است و مؤلف کتابهای: اصلاح المنطق، کتاب الالفاظ، کتاب ما اتفق لقطه و اختلف معناه، کتاب الاضداد و غیره است.

متوکل عباسی ابن سکیت را به جهت شیعه بودنش به قتل رساند.

جریان از این قرار بود که معلم فرزندان متوکل بود. روزی متوکل از او می‌پرسد این دو فرزندم را بیشتر دوست داری یا حسن (ع) و حسین (ع) را؟ ابن سکیت پاسخ داد: «قنبر خادم علی از تو فرزندان بهتر و بالاتر است» متوکل دستور داد زبانش را از پشت سرش بیرون آوردند و با این وضعیت (سنه ۲۴۴ هـ) به شهادت رسید.

۸ - احمد بن ابراهیم بن اسماعیل بن داود بن حمدون، معروف به ابن حمدون: او از اصحاب امام حسن عسکری (ع) و استاد ابی‌العباس است.

۹ - ثعلبه بن میمون معروف به ابواسحاق نحوی: او از اصحاب امام کاظم (علیه السلام) است.

۱۰ - قتیبه نحوی جعفی کوفی: او از اصحاب امام صادق (ع) است.

۱۱ - ابراهیم بن ابی‌بلاد: او از اصحاب امام صادق (ع) و امام کاظم (ع).

- ۱۲ - محمد بن سلمة شكري: او استاد ابن سكيت است.
- ۱۳ - حسين بن احمد بن خالويه - معروف به ابو عبد الله نحوي: سيوطي او را امام در علم لغت و ديگر علوم ادبي مي نامد و در سنه ۳۱۴ در بغداد مدفون گرديد.
- ۱۴ - ابوالقاسم تنوخي: از شعرايي كه آشكارا در مدح اهل بيت (ع) شعر مي گفت و از بزرگان در نحو و احكام و علم هيئت و عروض بوده است.
- ۱۵ - ابان بن تغلب بن رباح الجريري: از اصحاب امام باقر و امام صادق (عليهما السلام) و از فقها و علما لغت و قرائت بوده است.
- ۱۶ - ابوبكر محمد بن حسن بن دريد ازدي مؤلف كتاب «الجمهره» در علم لغت است كه صاحب بن عباد آن را تلخيص نموده «جوهره الجمهره» ناميده است.
- ۱۷ - صاحب بن عباد مؤلف كتاب ده جلدی «المحيط» در علم لغت.

اينان تنها نمونه اي از علما شيعه در علوم ادبيات عرب در قرون اوليه به شمار مي آيند. مرحوم سيد حسن صدر در كتاب «تأسيس الشيعة» نام ۱۴۰ نفر از علما شيعه در علم نحو را كه تا قرن هفتم مي زيسته اند آورده كه در ميانشان كساني مانند شريف مرتضي و شريف رضى و ابن شجري كه از شخصيتهاي مهم شيعه هستند مي باشند و خوب است در اينجا نام نجم الاثمه رضى استرآبادي يعني محمد بن حسن استرآبادي غروي شارح شافيه در صرف و كافيه در نحو، ذكر گردد سيوطي درباره شرح كافيه مي گويد هيچ كتاب نحوي از نظر جامعيت و تحقيق به پاي اين كتاب نمي رسد. ايشان در سال ۶۸۶ در نجف اشرف تأليف اين كتاب را به پايان رسانده است.

(ب) قدماء شعراء شيعه:

- ۱ - قيس بن سعد بن عبادة: او صحابي جليل القدر و از شيعيان علي (عليه السلام) است كه آن حضرت در سنه ۳۶ هـ - ايشان را به ولايت مصر نصب نمودند.
- ۲ - كميت بن زيد (۶۰ - ۱۲۶): او شاعري آگاه به زبان و لهجه ها و ايام عرب است او به خاطر دفاع از اهل بيت، اعلان حق و جهاد و تلاش در راه آن مورد تقدير ائمه (عليهم السلام) قرار گرفت.
- ۳ - سيد حميري (ت ۱۷۳): او ابوهاشم اسماعيل بن محمد ملقب به سيد شاعر معروفی است كه فاني در دوستي اهل بيت بوده است.
- ۴ - دعبل خزاعي (ت ۲۴۶): ابو علي دعبل بن علي خزاعي، از خانواده علم و فضيلت و ادب است، وي ذوب در ولايت اهل بيت بوده است.
- ۵ - ابوفراس (۳۲۰ - ۳۵۷ ق): حارث (حرث) بن سعيد بن حمران تغلبي، سردار شجاع و شاعر فصيح و توانايي بود. وي علاوه بر خصال شخصي و مقام ادبي، شيعي پاك اعتقاد و شاعر آل محمد (ص) بود و با صراحت و شجاعت فضائل اميرالمؤمنين علي (ع) و مناقب ائمه معصومين (ع) را شرح داده و مطاعن و مثالب بني عباس و ساير دشمنان ايشان را بر شمرده است. (۵)

۶ - ابن حجاج بغدای متوفای ۳۲۱.

۷ - شريف رضى ۳۵۷ - ۴۰۶.

۸ - شريف مرتضى ۳۵۵ - ۴۳۶.

۹ - مهيار ديلمي متوفای ۴۴۸.

(ج) قدماء شيعه و علم تفسير قرآن

- ۱ - ابان بن تغلب بن رباح البكري (ت ۱۴۱) مؤلف «غريب القرآن».
- ۲ - ابي روق، عطيه بن حارث همداني.

- ۳ - عبدالرحمن بن محمد ازدی.
- ۴ - شیخ النجاة یحیی بن زیاد، الفراء الکوفی متوفای سنه ۲۰۷ هـ - مؤلف مجاز القرآن.
- ۵ - محمد بن جعفر ابوالفتح همدانی: صاحب کتاب: «ذکر المجاز من القرآن».
- ۶ - شریف رضی مؤلف «مجازات القرآن» بهترین کتابی است که در این زمینه تألیف شده است و نیز مؤلف کتاب «حقایق التأویل» که اولین تفسیر ترتیبی قرآن در میان شیعه است.
- ۷ - شیخ ابن جعفر احمد بن محمد طبری آملی متوفای ۳۱۳ مؤلف کتاب «غریب القرآن».
- ۸ - شریف مرتضی مؤلف کتاب «درر و غرر».
- ۹ - شیخ طوسی «۵۳۸ - ۳۶۰» مؤلف «التبیین فی تفسیر القرآن».

استاد جعفر سبحانی در مقدمه تفسیر تبیان شیخ طوسی، اسامی ۱۲۲ مفسر معروف شیعی را از قرون اولیه تا قرن ۱۴ هجری بر شمرده‌اند برای اطلاع بیشتر بدانجا رجوع شود.

(د) قدماء شیعه و علم حدیث:

- ۱ - ابو رافع: صحابی پیامبر (ص) که کتاب «سنن و احکام و قضایا» را تدوین نموده است.
- ۲ - سلمان فارسی صحابی بزرگ متوفای سنه ۳۴ هـ - مؤلف کتاب «حدیث جاثلیق رومی» که پادشاه روم بعد از وفات پیامبر (ص) به مدینه فرستاده بود.
- ۳ - ابوذر غفاری: صحابی پرهیزگار متوفای سنه ۳۲ هـ - ایشان خطبه‌ای که در آن امور بعد از وفات رسول الله (ص) را شرح می‌دهد، روایت کرده است.
- ۴ - اصبح بن نباته از یاران خاص حضرت علی (ع)، که ناقل «عهدنامه مالک اشتر» و «وصیت امام به فرزندش محمد» است.
- ۵ - عبید الله بن ابی رافع، کاتب حضرت علی (ع) بود و نویسنده کتاب: «قضایا امیرالمؤمنین» و کتاب «نامهای کسانی که در جمل و صفین و نهروان همراه حضرت علی (ع) بودند» می‌باشد.
- ۶ - ربیعہ بن سمیع: مؤلف کتاب «فی زکاة النعم عن امیرالمؤمنین علیه السلام».
- ۷ - سلیم بن قیس هلالی مؤلف کتاب معروف «سلیم بن قیس».
- ۸ - علی بن ابی رافع، ایشان مباحث فقهی را در کتابی جمع‌آوری نموده است.
- ۹ - زید بن وهب جهنی: که خطبه‌های امیرالمؤمنین (علیه السلام) را جمع‌آوری کرده است.
- ۱۰ - جابر بن یزید بن الحارث جعفری متوفای ۱۲۸.
- ۱۱ - ثابت بن دینار، معروف به ابوحمزه ثمالی ازدی متوفای ۱۵۰.
- ۱۲ - ثابت بن هرمز فارسی که از امام سجاد (ع) روایت نقل می‌کند.
- ۱۳ - بسام بن عبد الله صیرفی، وی از امام باقر (ع) و امام صادق (ع) حدیث نقل می‌کند.
- ۱۴ - محمد بن قیس بجلی، مؤلف کتاب «قضایای امیرالمؤمنین (ع)».
- ۱۵ - حجر بن زائد حضرمی.
- ۱۶ - زکریا بن عبد الله فیاض.
- ۱۷ - ثویبی بن ابی‌فاخته «ابوجهم کوفی».
- ۱۸ - حسین بن ثور بن ابی‌فاخته سعید بن حمران.
- ۱۹ - عبد المؤمن بن القاسم بن قیس انصاری متوفای سنه ۱۴۷، شیخ طوسی در کتاب رجالش او را از اصحاب امام سجاد و امام باقر و امام صادق (ع) می‌شمارد.

بهترین تألیف در این زمینه تألیفی است که مرحوم حضرت آیت الله العظمی بروجردی تدوین نموده که رجال شیعه را در ۳۴ طبقه از عصر صحابه تا زمان خودشان (۱۲۹۲ - ۱۳۸۰) دسته‌بندی و بیان نموده‌اند.

هـ) قدماء شیعه و علم فقه:

کسانی که در مدرسه اهل بیت و نزد ائمه علیهم السلام فقه آموختند و در زمینه‌های مختلف فقهی دارای تألیف نیز هستند فراوان است از جمله: ۱- زرارة بن اعین، ۲- محمد بن مسلم طایفی، ۳- برید بن معاویه، ۴- فضیل بن یسار، (از اصحاب امام باقر و امام صادق علیهما السلام).

و ۱- جمیل بن دراج، ۲- عبد الله بن مسکان، ۳- عبد الله بن بکیر، ۴- حماد بن عثمان، ۵- حماد بن عیسی، ۶- ابان بن عثمان. (از اصحاب امام صادق علیه السلام).

و ۱- یونس بن عبد الرحمن، ۲- محمد بن ابی‌عمیر، ۳- عبد الله بن مغیره، ۴- حسن بن محبوب! ۵- حسین بن علی بن فضال، ۶- فضالة بن ایوب. از اصحاب امام کاظم و امام رضا (علیهما السلام).

اما اسامی برخی از فقهای که در زمینه جوامع فقهی دارای تألیف بودند و در قرنهای سوم و چهارم و پنجم می‌زیسته‌اند بدین قرار است.

«فقهای شیعه در قرن سوم»

- ۱- یونس بن عبد الرحمن.
- ۲- صفوان بن یحیی بجلي.
- ۳- حسن بن سعید بن حماد اهوازی.
- ۴- حسین بن سعید بن حماد اهوازی.
- ۵- احمد بن محمد بن خالد برقی متوفای ۲۷۴ و صاحب کتاب محاسن و غیره.
- ۶- محمد بن احمد بن یحیی اشعری قمی متوفای حوالی ۲۹۳ و مؤلف کتاب نوادر الحکمه.
- ۷- احمد بن محمد ابی‌نصر بزنطی متوفای ۲۲۱.

«فقهای شیعه در قرن چهارم»

- ۱- حسن بن علی بن ابی‌عقیل، مؤلف کتاب «المستمسک بحبل آل الرسول».
- ۲- علی بن حسین بن بابویه متوفای ۳۲۹ مؤلف کتاب «الشرايع».
- ۳- محمد بن حسن بن ولید قمی متوفای سنه ۳۴۳.
- ۴- جعفر بن محمد بن قولویه، استاد شیخ صدوق و مؤلف کتاب کامل الزیارات، متوفای سنه ۳۶۹.
- ۵- محمد بن علی بن حسین (۳۰۶-۳۸۱) مؤلف «من لا یحضره الفقیه»، «المقنع»، «الهدایة».
- ۶- محمد بن احمد بن جنید، معروف به اسکافی متوفای سنه ۳۸۵.

«مشاهیر فقهاء شیعه در قرن پنجم»

- ۱- شیخ مفید (۳۳۶-۴۱۶).
- ۲- سید مرتضی (۳۵۵-۴۳۶).
- ۳- شیخ طوسی (۳۸۵-۴۶۰).
- ۴- شیخ کراجکی (۶).

- ۵ - سلار دیلمی مؤلف «المراسم» .
- ۶ - ابن براج (۴۰۱ - ۴۸۹) مؤلف «مذهب» .

(و) قدماء شیعه و علم اصول فقه:

- ۱ - هشام بن حکم متوفای ۱۹۹ مؤلف کتاب «الالفاظ» .
- ۲ - یونس بن عبد الرحمن صاحب کتاب «اختلاف الحديث» .
- ۳ - اسماعیل بن علی بن اسحاق بن ابی سهل بن نوبخت (۲۳۷ - ۳۱۱) .
- ۴ - ابومحمد حسن بن موسی نوبختی از علماء قرن سوم صاحب کتاب «الخصوص و العموم، و الخبر الواحد و العمل به» .
- ۵ - ابومنصور صرام نیشابوری.
- ۶ - محمد بن احمد بن داود بن علی متوفای ۳۶۸، مؤلف کتاب «الحديثين المختلفين» .
- ۷ - محمد بن احمد بن جنید متوفای سنه ۳۸۱، صاحب کتاب کشف التمیوه، و «الالتباس فی ابطال القیاس» .
- ۸ - شیخ مفید، رساله‌ای در این زمینه نوشت که شاگردش علامه کراجکی در ضمن کتاب «کنز الفوائد» خودش آورده است.
- ۹ - سید مرتضی مؤلف کتاب «الذریعة الی اصول الشریعة» .
- ۱۰ - شیخ طوسی مؤلف «عدة الاصول» .
- ۱۱ - سلار بن عبد العزیز دیلمی صاحب «المراسم» متوفای ۴۴۸.
- ۱۲ - ابی المکارم حمزه بن علی بن زهره متوفای ۵۸۵ مؤلف «غنیة النزوع الی علمی الاصول و الفروع» .
- ۱۳ - سدید الدین حمصی متوفای سنه ۶۰۰ مؤلف کتاب «المصادر» .

البته این کتابها مربوط به دوره‌ایی است که علم اصول مراحل ابتدایی خود را پشت سر گذاشت . علم اصول در مراحل بعدی خود و بخصوص در قرن چهاردهم اوج ترقی خود نائل شد.

(ز) شیعه و علم تاریخ و سیره نویسی:

- ۱ - محمد بن اسحاق بن یسار (ت ۱۵۱)، از اصحاب امام صادق (ع) هر چند متن اصلی کتاب او در تاریخ و سیره امروزه در دست نیست، و تنها بخشی از آن که توسط ابن هشام (ت ۲۱۲) تلخیص گردیده است موجود است که متأسفانه ابن هشام در تلخیص خود آن چه که نمی‌پسندید از آن حذف نموده، لذا اکثر آنچه مربوط به فضایل حضرت علی (ع) و اهل بیت بوده است حذف گردیده است.
- ۲ - عبید الله بن ابی‌رافع.
- ۳ - جابر جعفی.
- ۴ - ابومخنف لوط بن یحیی ازدی از اصحاب امام صادق (ع)، مؤلف کتابهای «المغازی» ، «السقیفة» ، «الردة» و «فتوح الاسلام» و غیره...
- ۵ - نصر بن مزاحم (۷) .
- ۶ - هشام بن محمد بن السائب کلبی (۸) .

(ح) شیعه و علم رجال

- ۱ - علی بن حسن بن فضال، از اصحاب امام هادی و امام عسکری علیهما السلام، مؤلف کتابهای زیادی است از جمله «کتاب الرجال» البته او را فطحی معرفی کرده‌اند.
- ۲ - حسن بن محبوب (۱۵۰ - ۲۲۴) صاحب کتاب «المشیخة» و «معرفة رواة الاخبار» ، از اصحاب امام صادق (ع) است.
- ۳ - ابوعمر و کشی، شاگرد عیاشی مؤلف کتاب معروف «معرفة الرجال» .
- ۴ - شیخ ابوالعباس احمد بن علی نجاشی (۳۷۲ - ۴۵۰) مؤلف کتاب «رجال النجاشی» .

۵ - شیخ طوسی، مؤلف دو کتاب مهم در رجال «الفهرست» و «الرجال» .

اینها نمونه‌هایی است از دانشمندان شیعه در علم رجال، شیخ آقابزرگ تهرانی در کتاب «الذریعة الی تصانیف الشیعة» نام پانصد مؤلف در زمینه علم رجال را آورده است.